

تازه‌بینا

شماره ۱۳۳۳

پیکان جوانان ۵۶

پایکان. ज्यावॉन



www.javanan56.com



هفت زن دلاور

خانم‌ها بالاخره عرصه فیلم‌های
وسترن راهیم تسخیر کردند!



خواننده عزیز

مدتی است که گفتگوی من و شما قطع شده است. حالا چرا؟ نمیدانم. مثل اینکه هر وقت قرار است تغییری در کار مجله داده شود لزوم گفتگویی هم بچشم می‌خورد. بهر حال هر چند ما کمتر با هم حرف می‌زنیم اما من همیشه از طریق نامه‌های شما در جریان قضاوت‌ها و بررسی‌ها و حرف‌هایتان هستم، حرف‌هایی که برای من و برای گردانندگان مجله شما بمنوان راه و حتی هدف تلقی می‌شود.

راستش اینست که پیوند ما و شما آنقدر محکم است که آن ارتباط واقعی که بدنبال آن بودیم و هستیم به بهترین نحو و شکل ممکن بوجود آمده است. شما خوب میدانید که این مجله مال شماست و مننکس کننده مطالبی است که شما می‌خواهید و هر چند که مادر کار مجله تغییراتی میدهم بخاطر جلب دوستان تازه‌ای است که بدست می‌آوریم.

اصالت راهی که شما در برابر گردانندگان مجله قرار داده‌اید بحدی است که هر زمان دوستان تازه‌ای به جمع خوانندگان ستاره سینما روی می‌آورند و این قبل از آنکه توفیقی برای ما باشد باید اسباب خوشحالی شما را فراهم سازد، زیرا خود نشانه وجود هم فکran و هم اندیشان تازه‌ای است که شما بدست آورده‌اید.

مجله شما گام تازه‌ای را بجلو بر میدارد؟...

این عده دور نیست بلکه از آینده نزدیک صحبت می‌کنم، خیلی نزدیک - راه و برنامه‌ای که در برابر مسافر قرار دارد، صفحات بیشتر، مطالب تازه‌تر و تنظیم عالی‌تر است. با خوشحالی میتوانم شما مزده بدم که مجله شما آن چنان حیثیت بین‌المللی یافته است که قرار است در آینده نزدیک، ما بطور مستقیم در جریان همه فعالیت‌های سینمایی و هنری جهان قرار بگیریم و این کار با اینکه برای ما مستلزم هزینه‌های بیشتر است اما پشتیبانی شما به مجله بصورتی است که بار این هزینه‌ها سرای ما کم‌رنگ نخواهد بود.

صفحات مجله، بزودی افزایش خواهد یافت و دگر تنظیم و شکل مجله شما تغییرات تازه‌ای روی میدهد. و من این فرصت را منتهم دانستم تا با بیان این مطلب از شما بخوام بقیه در صفحه ۳۱

که تا این زمان فقط مردان قهرمان بانمبادرت می‌کردند دست‌میز نندودر تمام این کارها خود را قادر و موفق نشان میدهند.

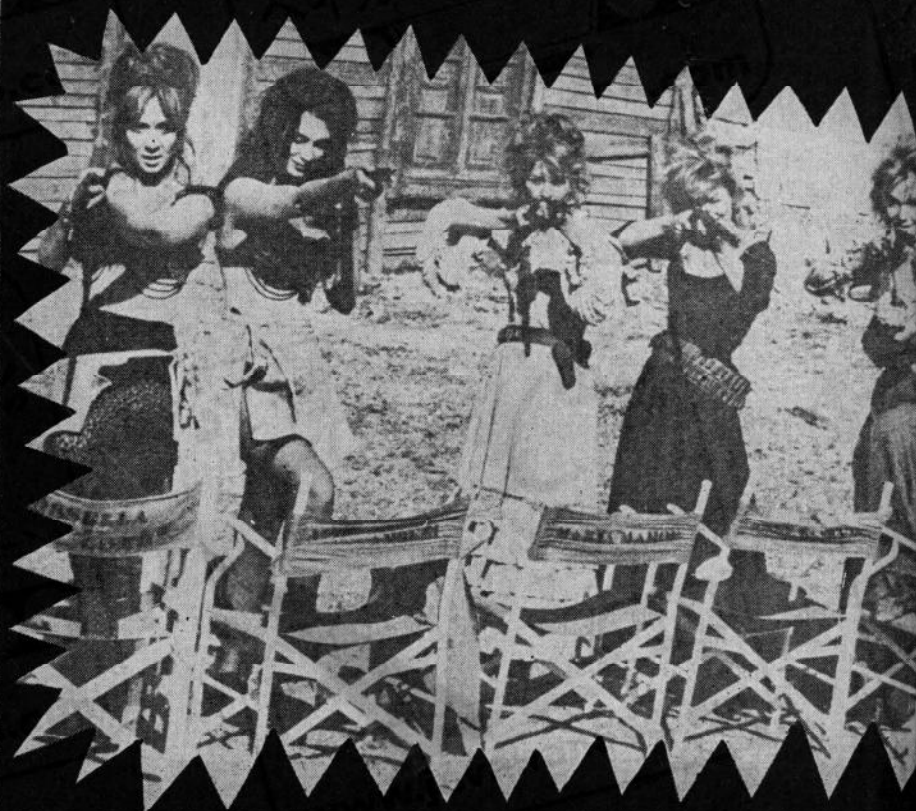
داستان فیلم مربوط به کاروانی است که در راه يك مسافرت خطرناك و طولانی مورد تهاجم سرخ پوستان قرار می‌گیرد و از تمام مسافران فقط هفت زن زنده می‌مانند. این هفت زن تصمیم می‌گیرند بهر قیمتی که شده راه خود را در این سرزمین خطرناك ادامه داده و «مردانه!» خود را پس‌مزال مقصود برسانند! در این راه علاوه بر انواع اسلحه و جرات و جسارت کافی، حیل‌گری‌های خاص و خوشگلی و جاذبه نیز با آنها کمک فراوان می‌کند.

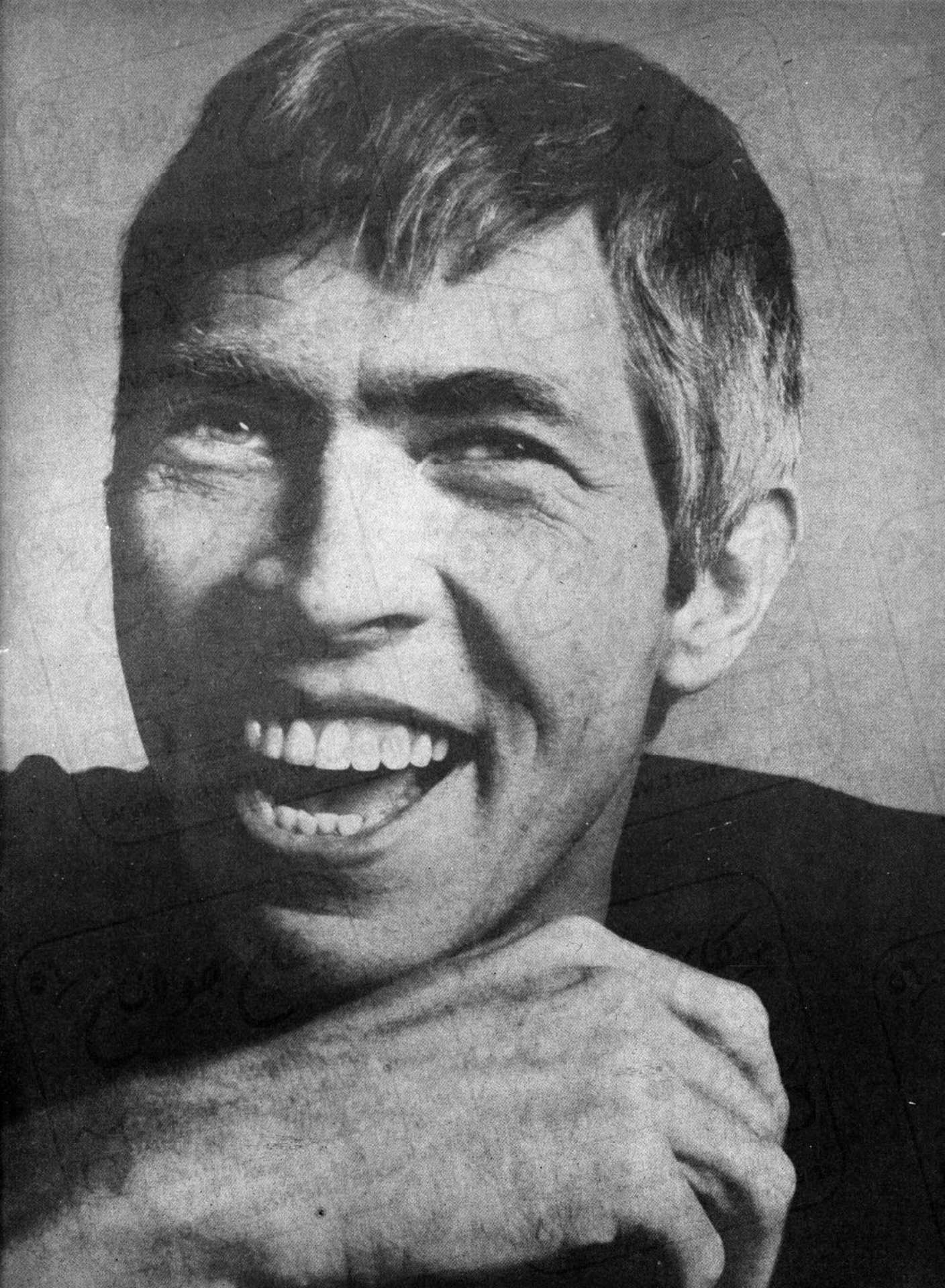
نقش اصلی فیلم و سردهسته هفت زندلاور بعهدۀ «آن باکستر» ستاره معروف آمریکائی است و با او تعدادی از خوشگلان بین‌المللی باین شرح همبازی هستند: ماریا پرسی، روسلا کومو، ماریا ماهور، آدریانا آمبزی، پرلا کریستال و کریستا لیندر. این دخترها از ایتالیا، اسپانیا و آلمان انتخاب شده‌اند.

اینکار بالاخره باید دیر یا زود صورت می‌گرفت. خانم‌ها که تقریباً همه کار حتی فضا نوردی را از انحصار آقایان خارج کرده بودند باید در عرصه فیلم‌های وسترن نیز که تا کنون یک‌زمینه مطلقاً مردانه بود خود را پهای آقایان هم‌پرسا نندند و ثابت می‌گردند که در تاخت و تاز و شلول کشی و بزنی‌ن نه فقط دست کمی از جنس مخالف ندارند بلکه بسبب مجهز بودن با سلاح خوشگلی در بسیاری از مواردی کاری را که از مردان برنماید آنها با يك كوشه ابرو بر سزار می‌کنند!

بهر حال اولین فیلم وسترن که در آن فقط زنها شرکت دارند نیز بزودی روی پرده می‌آید.

این فیلم «هفت زن دلاور» نام دارد و يك محصول مشترك ایتالیا و اسپانیا است که صحنه‌های آن در حوالی مادرید فیلمبرداری می‌شود. با این فیلم نقش‌زن که در فیلم‌های وسترن تا بحال منحصر به رفاهه یا کافه یا همسر محبوب و خانه‌دار کلان‌نرو بود، بيك نقش اصلی و مهم بسط داده می‌شود. زنان این فیلم در کلیه امور سخن





خنده‌اش (با بهان باز) به خنده
كودك شیطانی میماند كه هم‌الآن حقه
جالبی زده و میداند كه گناه قضیه گردن
خواهر كوچكش خواهد افتاد ، اما این
پسر بچه‌ایست. با موهای خاكستری، كه
فرم کوتاه و بدون آرایش «جیمز كابرني»
آنرا زنش با ماشین برقی برایش مرتب
می‌كند . این فرم جیمز كابرني در تمام
خصوصیات وی مصداق دارد ، همه چیز
اواخاص خودش است، از لبخند و صدایش
گرفته تا راه رفتنش با این پاهای دراز
و دريك... و بخاطر همین خاص بودن است
كه كارش این چنین گرفته است

جاذبه

جنون آمیز

جیمز

كابرني

« جیمز كابرني » با خود كیمیائی
دارد كه نزد هنرپیشه كه باشد كارش
بر دوام است، كیمیائی كه او را محبوب زن و
مرد و پیر و جوان می‌سازد ، همه او را می -
پسندند و هر يك در وجودش چیزی از
قهرمان ایده‌آل خود رامیابند.

تا پیش از ظهور فلیمنت نقش‌های او
به چند ظهور جزئی در چند فیلم محدود
(هفت دلاور - فرار بزرگ - معما) محدود
می‌شد . مامور «فلیمنت» فیلم بچكانه‌ای
بود كه آنچه را كه این مرد بعنوان
هنرپیشه از يك فیلم می‌طلبید نداشت
معدلك در این فیلم شركت كرد و كاراكثر آن
مامور مخفی خوشگذران، جسور، زرنك
و شيك و چابك طوری در وجود وی همه
خصوصیات خود را بروز داد كه گوئی
این جامه را درست به‌قواره او دوخته
بودند . دلیل روشن این ادعا آن است
كه بزودی فلیمنت در فیلم دیگری با اسم
« بازگشت فلیمنت » به علاقمندان رو
خواهد كرد . وی در فاصله بین دو فلیمنت
در تعدادی فیلم دیگر نیز ظاهر شده است
كه هر کدام به زمینه خاصی مربوط
می‌شود . « آمریکائی شدن امیلی » يك
سوزه بالغ وضد جنکی است . « پدر در
در جنگ چه كردی » يك كمدی - جنکی
طنز آلود است فیلم دیگرش «الای كوچ»
نام دارد و در آن «كابرني» رل دزدی را
دارد كه حرفه خود را به مرحله يك
هنر رسانده است، در هر سه این فیلم‌ها
« كابرني » قسمتی از نقش خود را در
فلیمنت تکرار می‌كند ؛ يك مرد بسیار
موفق در جلب قلب دختران زیبا .

« كابرني » برای حفظ انرژی و
سرزندگی خود از گیاه‌خواری تا چند روز
غذا نخوردن و روزه گرفتن همه كار
می‌كند . با همسر و دو فرزندش در
منزلی بسیار لوكس و راحت زندگی
آسوده‌ای دارد . وقتی از او سؤال شود
كه در دنیا چه چیز بیش از همه چیزهای
دیگر باولدت میدهد يك كلمه می‌گوید:
« كار » .



آقای مصطفی دارائی

زاده :

۱ - فیلم بازار مکاره همان بود که در تهران با اسم «هفته جوانان» نشان دادند.
 ۲ - در فیلم «معجزه سیب» آن مارگرت رد دختر بت دیویس را داشت.
 ۳ - عکس آن مارگرت را با آن که قبلاً چندین بار چاپ کرده ایم باز هم بخاطر شما چاپ خواهیم کرد.

آقای غلامرضا دارائی

(مسجد سلیمان):

در دوره جدید مجله یکبار عکس بزرگ حیمزدین را وسط مجله چاپ کردیم، یکبار هم ظرف همین یکی دو ماه گذشته مطلبی تحت عنوان «مثل اینکه دیروز بود» درباره حیمزدین با تعدادی عکس از او درج شد. نمیدانیم کدامیک از این دو شماره مورد نظر شماست.

دوشیزه سیما ز.م :

علت اینکه سینماهای ما فیلمی از امثال «ژان-لوك گودار» وارد نمی کنند این است که این جور فیلم ها فروش ندارد، علت اینکه این جور فیلم ها فروش ندارد اینست که مردم هنوز برای درک این جور فیلم ها آمادگی ندارند و علت اینکه مردم ما این جور فیلم ها را نمیفهمند نیز متعدداست و بکلیه شئون کولتور ما مربوط میشود که مجال بحث اش در اینجا نیست .. بهرحال شاید تماشاى يك (مثلاً) «پبروی دیوانه» به نوه و نتیجه های ما وصلت بدهد که در آن موقع دیگر «گودار» حرفی عادی خواهد بود و زمان، «گودار»ی دیگر برای خودش خواهد داشت. بقول آن دوست، تنها راه دیدن فیلم خوب، مسافرت به خارج از کشور است، که آنهم مختصری خرج بر میدارد!

خانم یا آقای م.ک:

متشکریم که این همه به مجله خودتان لطف دارید. سعی می کنیم شایسته این توجه باشیم. در مورد تا بلوی وسط سعی می کنیم نظر شما را انجام دهیم.

آقای سعید دبیرو:

این همه محبت پاک و صادقانه واقعاً باعث افتخار ماست. ما تا امثال شما خوانندگان متوجه و فهمیده را داریم از آن با بت که ما به نگرانی شماست غمی نداریم. بنظر ما شهرت و اعتباری با بر جاست که

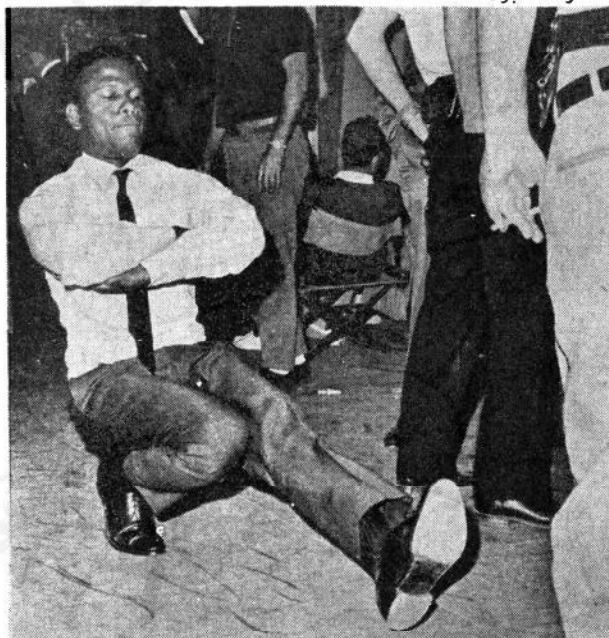
■ در فیلم «پس» که بکارگردانی «دینوری» تهیه می شود «سیلوا کوشنیا» نقش يك مادر دختر هجده ساله و يك پسر هجده ساله را بعهده دارد. هنرپیشه دیگر فیلم، «ویتوریو گاسمن» آکتور مورد علاقه «ریزی» است.

■ «موريس رونه» هنرپیشه فرانسوی در فیلمی از «کلود شابرول» موسوم به «زنان تبیل» بازی خواهد کرد. «رونه» در نظر دارد که فیلمی با شرکت «مارینا ولادی» و خودش موسوم به «کمدی» کارگردانی کند.

■ «ریکار دو شیکولونه» پدر واقعی اما غیرقانونی سوفیا لورن، از دختر خود به دادگاه شکایت برده است. علت شکایت اظهارات سوفیا به يك روزنامه نگار میلانی است. ظاهراً باید در انتظار خاطرات او نیز باشیم.

■ «یه یه اسبیرت» آکتور اسپانیایی که فیلم «خوش آمدید آقای مارتال» او شهرت دارد، در سن ۸۱ سالگی بدرود حیات گفت. وی در پیس های متعدد و در پیس از صدو بیست فیلم شرکت کرده بود.

■ اسپانیا و شوروی دست بتهیه چند فیلم مشترک خواهند زد. اولین فیلم «آریانا» نام دارد که در بارسلون فیلمبرداری خواهد شد. هنرپیشه زن روسی، و هنرپیشه مرد، اسپانیولی خواهند بود.



● سیدنی پواتیه در فیلم جدید «نورمن جیوسن» بنام «در گرمای شب»

■ سوژه «راسپوتین» چون در فرانسه، در شوروی نیز مورد نظر قرار گرفته، و فعلاً چند سناریست مقدمات آنرا آماده می کنند.

■ «جان وین» بانفاز «کریک گلاس» در مکزیك فیلم وسترن «واگن جنگی» را بازی میکنند.

آقای حسین طاهریان:

چیزهای نر و ناتی وود در فیلم «کش مک کال» (در تهران: خاطره آن شب) همبازی بودند. عکس وسط مجله ما در کیفیتش تغییری داده نشده و داده نخواهد شد، چنانکه در آینده نیز ملاحظه خواهید کرد.

آقای داریوش یزدانی..

... لطف کرده و دومورد جوابی را که ما به عهده خوانندگان عزیز و ما گذاشته بودیم تهیه کرده و نوشته اند و ما با این وسیله از لطفشان تشکر می کنیم:

۱- کارگردان رینگوتیا نچه طلالی (سر جو کور بوجی)
 ۲- هنرپیشگان زندگی میانگناه (فرانک سیناترا- ل. ج. کاب- تونی بیل).
 نظر آقای یزدانی در مورد مسابقات انشاالله رعایت خواهد شد.

آقایان امیر عامری- اکبر

گریمخانی :

فکری هم به حال از قلم افتاده های فرهنگ شخصیت ها خواهیم کرد. متأسفانه به شرح حال شخصیت های مورد نظر شما دسترسی نداشتیم، و اگر نه چاپ می کردیم. بهرحال امیدواریم به نحوی بتوانیم این تقصیر را جبران کنیم.

دوشیزه فاطمه حمیرانی:

۱- اولاً از باب غلط چاپ شدن نام فامیل شما معذرت می خواهیم، هسر چند علتش خوانا نبودن خط شما بوده.
 ۲- تا نیا اطلاعاتی که در مورد آن هنرپیشه به عرضتان





● فیلم لروآ و کانرین اسپاک در فیلم «جنگ نیکم، عشق مجورم» اثر «فرانکو روسی»

■ «جورج استیونس» در فصل بهار، فیلم جدید خود موسوم به *The Stalking Moon* را کارگردانی خواهد کرد هنرپیشهٔ اول فیلم، «گریگوری پک» است.

■ فیلم تازهٔ «دورس دی» ماجرای ژوزی نام دارد. کارگردانی راه‌آندرومک لاگلن، از سناریوی «هارولد سوانتون» انجام می‌دهد.

■ در یک فیلم آلمانی موسوم به «یکنوع هوس» که در دست تهیه است، ستارگان اول فیلم «کلودین اوژه» و «اینگرید تولین» در یک صحنهٔ کنار دریا، لخت ظاهر می‌شوند.

■ فیلم بعدی «جک لمون» یک ملودرام است که «بدنبال کار» نام دارد. فیلم اخیر او موسوم به «فورچون کوکی» بکارگردانی «بیلی وایلدر» بزودی در اروپا بر روی پرده می‌آید.

■ «رابرت تیلور» در قاهره در فیلمی از «لوئیجی اسکاتینی» موسوم به «ابوالهول شیشه‌ای» بازی می‌کند.

■ «نادیاتیل» و «انریکو مارپاسالرنو» در فیلمی بازی می‌کنند موسوم به «تابستان» به کارگردانی «پائولو اسپولا». قسمتی از فیلم در کارخانه‌های فولاد سازی «ترنی» جریان دارد.

بازی دره میخوام زنده بمانم» اسکار گرفت.

۲- کارگردان فیلم «کالیدوسکوپ» جک اسمایت است.

۳- پلی بوی یعنی مرد خوشگذران و عیاش و زن دوست و پلی گول یعنی زنی که واجد این خصوصیات باشد بجز در مورد آخرین خصوصیات البته!

آقای ارزنگ مهاجر (رضائیه):

۱- آثار سینمایی آلبرتو مورویا «بعنوان سناریست با همکاری اینهاست: آخرین ملاقات - عصر ما - سوژه با همکاری ویلا بورگزه - زن رودخانه - سوژه: زنی از رم - سوژه و سناریو: داستانهای رومی - سوژه: داستانهای تابستان - ناز پروره

۱ا - یکروز بیهوده - دوزن - ملال - بی تفاوت ها - یک قسمت از سه قسمت

فیلم دیروز، امروز، فردا. ۲- معنسی هائسی که خواسته‌اید: باکس آفیس (گیشه) - اسپکتاکل (فیلم مجلل و تماشائی) - آریستو کراسی (حکومت اشراف - اشرافی) - فانتاسیک (افسانه‌ای - اعجاب انگیز) -

اکسپرتایز (مهارت یافتن) - یک گرانند (زمینه) شما از خوانندگان خوب

ما هستید و ما برایتان ارزش زیادی قائلیم. دیگر صحبت از بی وفائی نفرمائید.

آقای مهدی رضوانی:

اسم اصلی فیلم انکاس در چشم طلایی این است:

Reflect in a Golden Eye

قرار بود ابتدای این فیلم را مونوگرافی کلیفت و الیزابت تیلور بازی کنند ولی حالا که مونوئی مرده است، مارلون براندو و الیزابت تیلور باهم بازی خواهند کرد.

داستان این فیلم را نمیدانیم.

آقای محمد صادق فروهمند (قزوين):

دوست گرمی، با تمام علاقه‌ای که به اجابت تقاضای شما داشتم تصدیق بفرمائید که چاپ عکس «لی ماروین» با لباسی که در فیلم «کت با لو» می‌پوشید دیگر مناسبتی ندارد

علاقه شما بسینما قابل ستایش است، ماهم مثل شما، از وضع فیلم‌هایی که در شهرستانها نشان داده می‌شود متأسفیم.

ولی خوب، اکثریت مردم همین فیلم‌ها را می‌خواهند.

رساندیم تمام آن چیزی بود که راجع باو میدانستیم و اگر بیشتر میدانستیم مطمئناً بیشتر می‌نوشتیم. ضمناً اجازه بدهید فیلمی از این شخص نشان بدهند تا برای چاپ عکس بهانه‌ای وجود داشته باشد.

۳- عکس جولی آندروز را به دفعات چاپ کرده‌ایم. اجازه بدهید اینکار را به فرصت‌های آینده‌ها گذار کنیم. در پایان از لطفی که بساین مجله دارید فوق العاده ممنونیم.

دوشیزه زهره جباری:
قول میدهم که در آینده نزدیک حتماً عکس از هنرپیشه مورد نظر شما چاپ کنیم. امیدواریم کمی بیشتر صبر بفرمائید.

آقای فرید دادگر:

۱- آخرین فیلم هنرپیشه‌هایی که پرسیده‌اید: مرلین مونرو و کلارک گیبیل (ناجورها) - تاپرون پاور (شاهد برای تعقیب)

چارلوتون (اسپار تاکوس) - گامری گوپر (تیغه برهنه) - همفتری بوگارت (سخت‌ترین زمین میخورد) - بلبندالی (شبهای لوکس بورژوا).

۲- بیلی وایلدر اخیراً فیلم «فورچون کوکی» را تمام کرده‌از وایلسر بعد از فیلم «چگونه می‌توان یک میلیون دلار دزدید» دیگر خبری نداریم.

۳- هفتمین قهرمان فیلم هفت‌دلوار بجز آنها که اسم برده‌اید براددکتر» بود.

آقای بهروز حسینی:

۱- ناشر کتابی را که نام برده‌اید متأسفانه نمی‌شناسیم. ولی خیال می‌کنیم این کتاب را از کتابفروشی‌های معتبر بتوانید تهیه کنید. ما

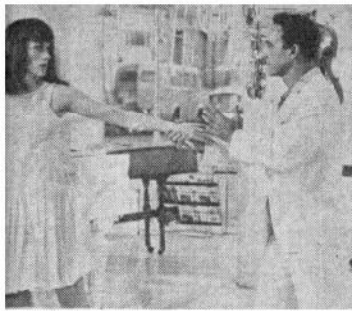
چندی پیش نسخه‌ای از آنرا درو یترین یک کتابفروشی در خیابان منوچهری دیدیم.

۲- آهنگساز هاشم‌خان رامانیز مثل شما نمی‌شناسیم.

آقای فریدون خدیو (رشت):

۱- سوزان هوارد برای





دختر خانم‌های روشفروز



خوشحالترین میلیونر



مرد مضاعف



فقط دوبار زندگی میکنید



کاپریس



همه در زمان خوشی



تیر احتضار



جایزه بزرگ



تشیع جنازه در برلین



بچه‌ها، دنبال بیان



راه طولانی بازگشت



حرفه‌ای‌ها

فیلم‌های

مرد مضاعف (واژنر) داستان جاسوسی جالبی است، رویدادهای روشفروز در آن «یول برینر» رول یک مأمور «سیا» را دارد که مرتکب پسرش در یک حادثه اسکی او را به اروپا می‌کشد. یک سازمان مخفی قصد دارد با اینکار او را دزدیده و مردی دیگر عیناً شبیه وی را برای نفوذ در «سیا» جانشین او کند. «بریت اکلند» همبازی اوست.

فقط دو بار زندگی می‌کنید (یونانی‌تاریخ‌ساز): «جیمز باند» (نام مستعار شون کانری) در شب‌آخرین جلوه سینمایی خود در رول مأمور ۰۰۷ در سرزمین آفتاب طلوع علیه تبهکاران وارد مبارزه می‌شود. ضمناً در این فیلم است که ازدواج می‌کند!

به آقا، با عشق (کلمبیا): سیدنی پواتیه معلم یک مدرسه خشن، در محله‌ای فقیر نشین است. «سوزی کندال» رول معلمه‌ای از همین مدرسه را دارد. تهیه و کارگردانی توسط «جیمز کلاول»

فراکتشترین زن را آفرید (همر): بارون فرانتکشتین (با بازی «پیتراکشینک») بار دیگر از عالم هردیگان باز می‌گردد تا این بار زنی زیبا (سوزان دنیرف) بیافریند. زنی که کنترل روح او را از دست میدهد.

بازگشت فلیمنت (فوکس): کدام مرد عاقلی حاضر است آسایش آبارتمان لوکس و صاحب چهار زن زیبا را بخاطر مأموریتی خطرناک از دست بدهد؟

فلینت باز ناچار می‌شود فندک هشتاد و چهار کاره‌اش را بردارد و راه بفتند... جیمز کابرن و لی. ج. کاب

خطرناکتر از مرد (یونیورسال): بولداک دراموند (کارآگاه

مروری از عمده فیلم‌های سال آینده مسیحی

■ آنچه در این چند صفحه می‌آید، قطعاً «عمده» فیلم‌های «عمده» سینمای تجارتنی ساز معتبر دنیا عرضه خواهد شد و به‌بابت کلی فیلم هائیکه با احتمال قریب به یقین همه دنیا خواهند دید. از این روست که در این بین از آثار فیلمسازان شخصی چون آنتونیونی، فلینی، گودار، رنه، پولاسکی و سایرین نشانه‌ای در این لیست نیست، بی‌آنکه عظمت کار این فیلمسازان ندیده گرفته شده باشد.

شب ژنرال‌ها (کلمبیا) در ورشو پاریس قلمبرداری شده و یک فیلم دلهره انگیز پلیسی است هم زمان با ایام جنگ جهانی دوم با شرکت پیتراوئلر، عمر شریف، اونا لوبزنس، جان گرسون و تام کورتنی، تهیه شده توسط سام اسپنگل، بکارگردانی آنا تول لیتواک

جادوگران (همر) «جون فونتن» در نقش یک معلمه مدرسه که از رویداد های عجیب یک دهکده دور افتاده دچار حیرت و وحشت می‌شود بعد از مدتی غیبت به سینما باز می‌گردد «اینگرید برت» و لئونارد روستیر نیز بازی دارند.



دانه‌های شن



گامی



دوراز جمعیت دیوانه‌کننده



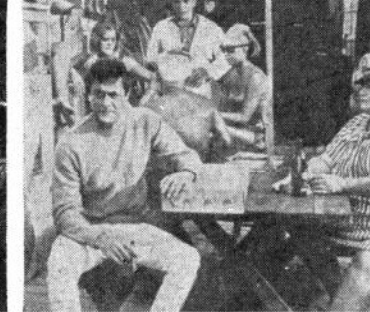
نه بازم‌ن



راه‌غرب



الدورادو



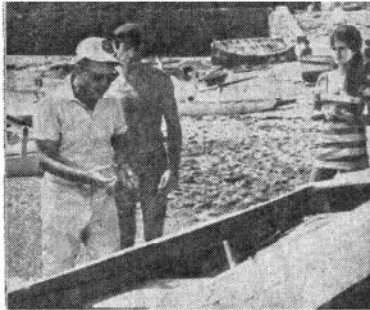
موج ناز



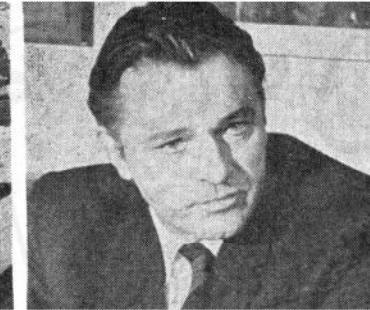
مرد



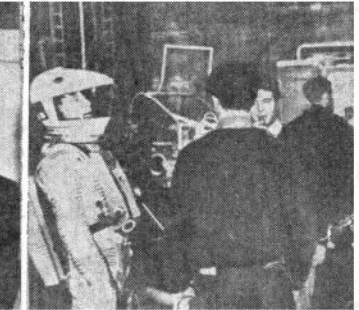
کتاب جنگل



فاتوم



خداحافظ آقای چیبیز



ادیبه فضائی

سال ۱۹۶۷

کار کردن به نفع متفقین در ایام جنگ از زندان خود را می‌رهاند. یول بریئر، کریستوفر بلایر (در تصویر) و رومی اشنا پدر بازی می‌کنند.

تشییع جنازه در برلین (پارامونت) مایکل کین باز در در «هری هالمر» در داستانی دیگر از نویسنده داستان پرونده اسپیکرس. یک کلنل پشت پرده آهنبین می‌خواهد به غرب پناهنده شود ستاره زن فیلم «وامری سنت» است.

خشم (کلمبیا) یک دوسترن در باره دکتری که در مکزیک به وضعی بحرانی و وخیم گرفتار می‌شود. گمان فورد و استیلا استیونس هنرپیشه‌های فیلم اند و «گیلبرتو گازکن» (مکزیک) تهیه‌کننده سناریست و کارگردان آن. **دور از جمعیت دیوانه‌کننده** (وارنر) جولیا کریستی در نقش از یک رمان معروف با یک سر باز، یک مالک ثروتمند و یک گله دار معتبر ماجرای عاشقانه دارد. دل این سه تن به ترتیب توسط ترنس استیپ، پیتر فینچ و آن بیتر بازی می‌شود.

دانه‌های شن (فوکس) کارکنان کشتی آمریکایی سان با بلو که در ساحل رودخانه یا تکتسه را حراست می‌کند خود را «دانه‌های شن» می‌خوانند، دو تن از آنها، استیوهک کولین و ریچارد آتن برو قبل از شروع به نبرد مرگ و زندگی با عشق آشنای می‌شوند که کندهای برهنه زن فیلم است.

حرکت اول (یونیورسال) مایکل کین دزد ماهری است که برای نقشه سرقتی شگرف (دزدیدن یک مجسمه از یک ثروتمند عرب) «شرلی هک‌لین» را به هم‌دستی خود می‌بندد.

ورق بن‌نید

خصوصی انگلیسی) با دو آدمکش خوشگل و بی‌کینی پوش (الک زومر- سیلوا کوشینا) که بخاطر اربابی مرموز می‌دزدند و می‌کشند و شکنجه می‌دهند دست و پنجه نرم می‌کنند. «ریچارد جانسون» و «سوزانالی».

مراکش (رانک) : زمینه وقوع مراکش است «جین بساری» (کارآگاه خصوصی) با یک زن دزد سر کار دارد که با تردستی هر چه تمامتر جواهری ذی قیمت را می‌رباید. سیدچریس و الزا مارتینلی خوشگل‌های فیلمند.

دو دهنه برهنه (وارنر) : فرانک سیناترا در درل یک مأمور سابق ضد جاسوسی که علیه میل خودش بسار دیگر به محیط مخوف جاسوسی کشیده می‌شود. اقتباسی از یک داستان پر فروش بکارگردانی «سیدنی فیوری» **شلیک** (پارامونت) : داستانی در این مجله چاپ شده. دیوید جانسن این بادکار آگاهی است متهم به قتل. «الینور پادکر» استانی پاورز، جرج ساندرز، جون کالینز با او همبازی هستند.

جایزه بزرگ (مترو) : در مسابقات بزرگ اتومبیل‌رانی اروپا فیلمبرداری شده و داستان زندگی و عشقهای قهرمانان مسابقات اتومبیل‌رانی است با شرکت‌چیمز گارنر، ایومونتان، فرانواز هاردی و بکارگردانی «جان فرانکن‌هایمر».

هتل (وارنر) : راد تیلمور، کترین اسپاک، مرل او برون و کارل مالند در ماجرائی بر زمین ثروت و زندگی ثروتمندان و درام پشت پرده این زندگی ظاهراً مرفه و پرشکوه که نمونه‌ای از آن درهتلی معروف می‌گذرد. **صلیب‌سه‌گانه** (وارنر) داستانی از زندگی یک دزد معروف که با



دکتر دولیتل



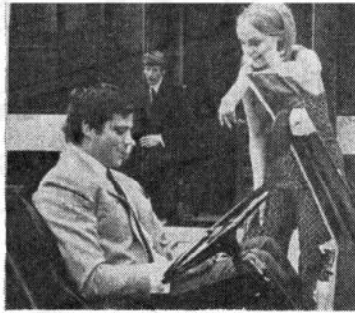
دوهمراه



کازینورویال



رام کردن زن سرکش



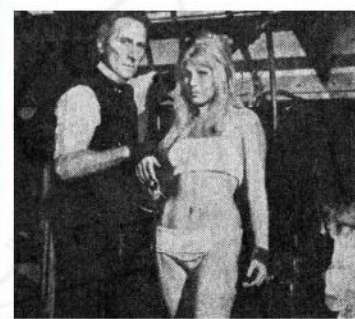
زوکرها



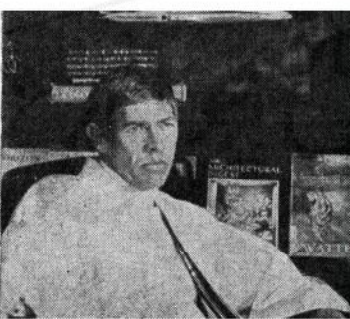
خطرناکتر از مرد



مراکش ۷



فرا نكشتين زن را آفرید



شبه فلیت



کاملوت



خشم

ماجرای ۱۲ محکوم نظامی که با شرکت در مأموریتی مرگبار شان رهایی از زندان بآنها داده می‌شود. لی ماروین، ارنست بورگناین، چارلز برانسن، رابرت رایان، کلینت واکروچان کاساوتیس هنرپیشه‌ها و رابرت آلدریج کارگردان فیلم است.

هاوائی (یونایتد آرتیستز) داستانی را در مجله خواندید، ماکس فون سیدو، جولی آندروز و ریچارد بریس در داستانی معروف و پرفروش اثر «جیمز میچر».

گنوموبیل (والتر دیزنی): داستانی است شیرین و تخیلی درباره دو بچه، پدربزرگشان و دو تا کتوله‌جنی که در یک اتومبیل مخصوص سازمان یافتن جنی‌های دیگر می‌شوند. والتر برنارد پدربزرگ است و بچه‌ها، دو تا بچه‌های «مری پاپینز» هستند.

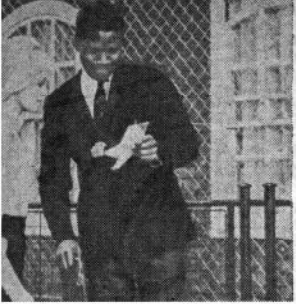
سال ۲۰۰۱ - گردشی در فضا (مترو): داستانی کوبریک (کارگردان اسپار تاکوس) ماجرائی شگرف از سفر به ماه و مسافران ماه را

مردی برای همه فصل‌ها (کلمبیا) فردزینمان کارگردان معروف داستان هشت سال آخر زندگی سر توماس مور (هم‌زمان ملکه الیزابت اول) را فیلم کرده است. پل اسکافیلد، اورسن ولز، سوزا نایورک و لیومک کری هنرپیشه‌های فیلم هستند.

بشتاب، غروب (پارامونت): انوپره مینجر (کارگردان - تهیه‌کننده)، با هنرپیشه‌هایی مثل مایکل کین، جین فاندو، دایان کارول به جنوب آمریکا رفت تا این فیلم را با سوزوهای از تعصبات نژادی فیلم کند. «کین» یک ملاک جنوبی و جین فاندو همسراوست

طبرق (یونیورسال): ماجرائی مهجور از وقایع جنگ اخیر. یک گروه کماندو در طبرق که تحت تسلط آلمان‌هاست نفوذ کرده و مخازن نفت را نابود می‌کنند. هنرپیشه‌های اصلی را ک‌ها دسن و جورج پبارده‌ستند.

دوازده مرد خبیث (مترو) براساس داستانی پرفروش از جنگ دوم



به آقا ، با عشق



نگز اس آسوی رودخانه



میلر ، خلیله ملدن



دردس ، مضاعف



شبه نرا بها



جادوگران



ظرف طلایی



فورچون کوکی



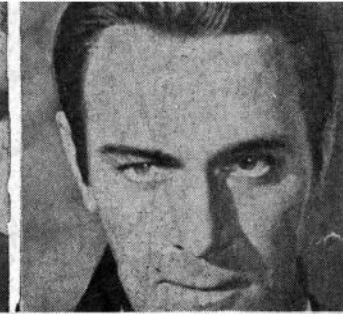
حرکت اول



مراکش ۷



هتل



صلیب سه گانه

بسرقت میزند . در این کمدی جنون آمیز ناتالی وود به همراهی دیک شان ، پیتر فالک و بان بان بازی می کند (کارگردان: آرتور هیلر)

موج درست نکن (مترو) تونی کریس ، کلادیا کاردیناله و آقای زیبائی اندام آمریکا در فیلمی کمدی از زندگی یک معلم مدرسه بیکار که بعد از مشقائی می فهمد که فقیر بودن از پولدار بودن بهتر است (!)

دو نفر در راه (فوکس) آدری هپبورن و آلبرت فینی در فیلمی کمدی از «استانلی دابن» در باره یک زوج و تشریح ازدواج آنها در خلال مسافرتی با اتومبیل در فرانسه .

کازینو رویال (کلمبیا) یک کمدی جیمز بان دی با جیمز بان دی جدید (ترنس کوپر) و یک عده هنرپیشه معروف (اورسولا ندرس، دیوید نیون ، دیورا کار ، اورسن ولز ، پیتر سلرز ، وودی آلن).

پسرها ، دنبال من بیاین (والث دیزنی) : داستان شیرینی از یک موزیسین دوره گرد جاز (فردمک مورای) که تصمیم میگیرد در شهری کوچک مانده زن بگیرد و شغل ریاست پشاهانگن را بعهده بگیرد. در این فیلم است .

جاسوسی با دماغ سرد (پارامونت) بعنوان یک اقدام حسن نیت آمیز یک سگ از نژاد خالص انگلیسی به یک کشور پشت پرده آهنگین فرستاده میشود .

لارنس هاروی جراحی است که در این سگ یک دستگاه فرستنده تعبیه کرده است ! دالیا لایو زن فیلم است .

گنتسی از هنگ کنگ (یونیورسال) در باره این آخرین فیلم چاپلین (با شرکت سوفیا لورن و مارلون براندو) زیاد نوشته شده است . تیبی هدرن نیز بازی دارد .

رام کردن زن سرکش (کلمبیا) لیز تیلور در جیارد برتون در پنجمین فیلم مشترک خود اقتباسی از کمدی معروف شکسپیر که صحنه های آن در رم فیلمبرداری شده است . این زوج خود تهیه کننده فیلمند .

بقیه در صفحه ۳۳

فیلم کرده است . هنرپیشه های این فیلم تخیلی عامی «گاری لاک وود» و «کایرود لیا» هستند .

کتاب جنگل (والث دیزنی) کتاب معروف رودیاد کیپلینگ توسط نقاشان والث دیزنی به یک فیلم کارتون طولانی برگردانده شده . پسری است که توسط گرگها بزرگ شده و در جنگل با ماجراهای بسیار روبرو میشود .

اعماق (فوکس) یک دختر جتر باز خوشگل جوسر (راکول ولش) علیرغم میل خود در وسط یک ماجرای شگرف جاسوسی و ضد جاسوسی فرود میاید . راکول ولش ، آندونی فرانچیزا و دونالد فریزر بازی میکنند .

گسریفین شلاق کش (والث دیزنی) داستان مربوط بهوغای جستجوی طلا در کالیفرنیاست . رادی مکداول و سوزان پلشت هنرپیشه های این فیلم حادثه ای شیرین هستند .

موشکی بمابه (آنگلو آماگیتد) : داستان معروف «مسافرت بمابه» زول ورن است که با شرکت برل آیوز، گرت فرو به ، تروی دانا هیو ، دالیالای و تری توماس فیلم شده

هوس (فوکس) : ریچارد هریس و دوریس دی در نقش یک زوج جوان در یک کمدی - حادثه ای، ایندو یک جفت مأمور ضد جاسوسی هستند که سعی دارند مع گردانندگان یک موسسه سازنده لوازم آرایش را که مخفیانه قاچاق مواد مخدره می کنند باز کنند .

خیلی خیلی پرت (فوکس) : آنتیئا کبرگ جدید با گیسوان خرمائی و هیگل باریک در برابر جری لوئیز ، کانی استیونس ، رابرت مورلی و برایان کیت در یک کمدی که نشان می دهد چگونه جری فضا نورد در سال ۱۹۹۴ از بروز جنگ جلوگیری می کند .

هر چیز بموقع خودش (بریتش لایون) «هیلی میلز» و «های ول بنت» یک زن و شوهر جوان هستند که زندگی رادر میان فامیل شامل (جان میلز و لیز فریزر) دشواری می یابند . فیلم کمدی است .

پنه لوپه (مترو) یک زن شوهر دار خسته از زندگی عادی دست

صنعت سینمای يك نفره!

● صنعت سینمای مملکت ما بجای صنعت سینمای فارسی شده است صنعت سینمای فردین!

بنده هیچگونه خصومتی با آقای فردین ندارم سهل است با ایشان که روزگاری قهرمان کشتی بوده اند ارادت هم میورزم. بعلاوه آقای فردین مورد علاقه يك عده تماشاچی فیلم فارسی هستند و باین علاقه گویا باید احترام گذاشت. بپر جهت صحبت برسر سینمای فارسی بود که تنها قلمبه آمل و کعبه امید خویش را آقای فردین تشخیص داده و مگرد محور وجود ذیجود ایشان با خضوع و خشوع «طواف» مینهد!

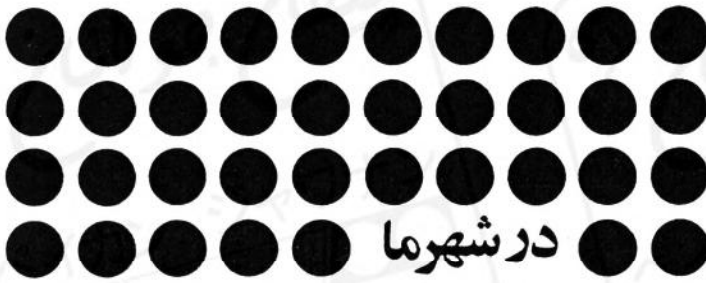
در همین شماره مجله خبری ملاحظه می کنید باین مضمون که يك آقای تهیه کننده محترم فارسی (ببخشید فیلم فارسی) سه هفته وقت آقای فردین را بمبلغ دوست وهفتاد هزار تومان خریداری کرده و چون آقای فردین بعد از این مدت باید راهی سفر بشوند این است که جناب تهیه کننده تعهد کرده یا در واقع مجبور است که ظرف همین سه هفته يك فیلم دو ساعته کامل را تمام کند!

محتاج به تشریح نیست که فیلمی که ظرف این مدت کوتاه ساخته شود چه معجزاتی خواهد بود. می شود حدس زد که جناب فیلمساز با عجله تمام مقداری صحنه رقص و آواز و احیاناً چند تا صحنه بزنبزن از آقای فردین گرفته و بعد با ایشان می گوید: با شما عرضی نداریم. بقیه اش را خودمان يك جوری سر هم می کنیم! بنده نمیدانم اگر روزی، روزگاری آقای فردین آمد و نخواست یا نتوانست دیگر فیلم بازی کند، مثلاً خدای ناکرده کالت پیدا کرد و مجبور به مدتی استراحت شد، اگر يك چنین وضعی پیش آمد صنعت عرضی و طولیل سینمای ما و این تهیه کنندگان معتبر بادم و دستگاه وسیع خودشان چه خواهند کرد؟ ستاره سازی و ستاره پرستی در همه جای دنیا راسم بوده و هست ولی دیگر نه اینکه تمام بنای يك سینما را بر پایه وجود يك نفر قرار بدهند که اگر این وجود شاه نه خالی کند بنا بزیرش برود.

وضع قابل تأسفی است، از هر زاویه ای که بآن نگاه کنیم. صنعت سینمای ما شده است يك مرآق و وحشت زده و نگران که با ترس و دلواپسی چشم به تماشاچی خودش دوخته تا تماشاچی کدام ادا را می پسندد که او سر از پاناشناخته همان ادا را در بیورد. ساز و آواز، سکس، دلقک بازی. این سه عامل رسالت سینمای ما را خلاصه می کند، يك سینمای مضطرب و بیجان، سینمایی که اختیار کار از دستش دررفته است و باید بهر سازی که تماشاچی میز ندکله معلق بزند.

خیال می کنیم به صلاح خود سینمای فارسی باشد اگر بیاید و برای ترمیم این وضع کاری بکنند. دوران رونق جیمز باند بازی، فیلمهای محاکمه ای - اخلاقی، فیلمهای کمدی (مرد در لباس زن) و فیلمهای قصه ای (بان شکلی که دیدیم) دیگر گذشته، تماشاچی که نفوذ خود را روی يك سینمای ضعیف خوب حس کرده است نسبت به فیلمهایی که چند روزه سر هم بندی شده نمیتواند مدت زیادی خوشبین بماند، وای از آن روزیکه معجزه وجود آقای فردین و آواز ایرج هم نتواند تماشاچیان را به سینماها بکشاند.

تنها راهش این است که سینمای ما جلو بیفتد. سینمای ما جلوتر و بالاتر از سلیقه تماشاچی کار کند. و به عوض دنیا لهر و بودن پیشرو باشد. سینمای فارسی در ظرف این مدت سی سال حیات چیزی که بحساب نیآورده رسالت هنری سینماست. حال وقت آن است که مباشران سینمای فارسی بیاد بیآورند که در سینما غیر از رقص و پانکوبی و جلوه سکس و زود خورد، «حرف» هم می شود زد، حرفهایی که در روح بیننده اثر بگذارد و او را به دنیای غنی و پربرت سینما نزدیکتر کند و از این دنیا مانده های بیشتری برای فرو نشاندن گرسنگی روحی خویش طلب کند.



از اینها که می شناسید

۵۴... شد. حالا این مبلغ به چه ترتیب واریز خواهد شد، والله اعلم بحقایق الامور...

● فردین که قرار بود فقط مدت بیست روز در تهران باشد، بموجب قرارداد دوست و هفتاد هزار تومانی بازی در فیلم «طوفان موج» بکارگردانی سیامک یاسمی را شروع کرد.

مدت انجام این فیلم از تاریخ شروع (هفته گذشته)، پانزده روز خواهد بود، در این فیلم ملک مطیعی و ظهوری هم نقش دارند.

از مبلغ بالا یکصد و بیست هزار تومان در موقع امضای قرارداد به فردین پرداخت شده است. با این ترتیب باید گفت گرفتاری مالیاتی این هنرپیشه پولساز حل شده است.

بدنبال این قرارداد، فردین که بازار وطن را کم از خارج ندیده است، گویا برای فیلمساز عربی که انتظارش را میکشد، دبه کرده است.

قطعی...

● مالیات سیامک یاسمی به مبلغ چهارصد و چهل هزار تومان قطعی

● همایون یکی از شرکای کاروان فیلم (که روزگاری از مؤسسات فعال تولید فیلم بود)، با ملک مطیعی قرار همکاری بمنظور تهیه فیلم گذاشته است.

قرار

تجدید

● نمایشنامه آندورا بکارگردانی سمندریان که مورد استقبال علاقمندان تأثر قرار گرفت، بعلت پایان مدت استفاده از سالن ایران و آمریکا قطع گردید. اما بتقاضای عده زیادی که موفق بتماشای آن نشدند، قرار است از بعد از تعطیلات احواء، در سالن دانشگاه تجدید شود.

هدعی

● بقرار اطلاع آرمان و يك کارگردان عرب برای تهیه فیلمی مشغول مذاکره هستند.

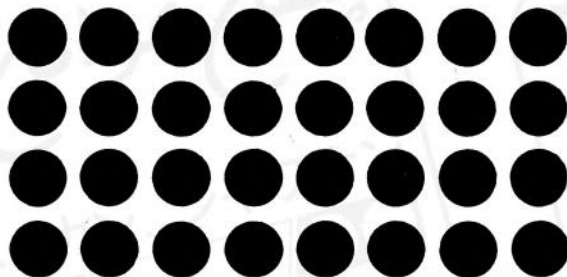
امکان..

● «نانسی کوواک» هنرپیشه فیلم «الماس ۳۳» گفته است که اگر امکان داشته باشد، حاضر است اکس اوقات سال را در ایران بگذراند، زیرا مهربانی و دست و دل بازی ایرانیان در هیچ کجای دنیا نظیر ندارد..

پیس...

● گروه شاهین که محل تمرین آن اداره که به بهانه تهیه فیلم وفتش

ولی از بعضی رابطن



را گرفته و ظاهرأ کلاه سرش گذاشته اند ، دل پرخونی دارد .
است در فصل سینمائی آینه ب معرض تماشا گذارده شود .

میلیون ...

● بقرار اطلاع تا این تاریخ که نزدیک به یکساعت و نیم از فیلم «الماس ۳۳» فیلمبرداری گردیده ، مخارج تهیه آن به یکمیلیون تومان رسیده است و خرج کلی فیلم تا اتمام آن به دومیلیون تومان بالغ خواهد شد .

● «الماس ۳۳» یک فیلم جیمز بانندی مدرن است که بطریقه تکنی سکوپورنگی تهیه میشود . در «الماس ۳۳» غیر از انانسی وواک (ستاره فیلم «صداخفه کن») چند چهره دیگر خارجی و نیز فاضلی ، کتابون ، ظهوری و نادده هم شرکت دارند . تهیه فیلم تا عید نوروز بپایان میرسد و قرار

استقبال ...

● فیلم «دکتر - زیواگو» اثر پرسروصدای مترو ، آماده نمایش است . این فیلم برنامه آینه سینمای دیاموند میباشد . گردانندگان مترو در ایران پیش بینی میکنند که این فیلم نیز مثل «اشکها و لیخندها» مورد استقبال قرار گیرد .

آتش !

● برقراری که راوی میگفت در حریق تئاتر - نصر ، خسارت بیمه این تئاتر قریب به هشتصد هزار تومان بوده است و گویا

که نصف مبلغ بیمه شده از شرکت بیمه ، خسارت وصول شده است .

این اواخر بازار تئاتر نصر عجیب تسادیده بود و حتی تئاتر پارس مشتری بیشتری داشت .

درست است که کار این تئاتر به جای باریکی کشیده بود ، اما باید گفت که از فضای روزگار ، به خوش عاقبت آتشی، دچار شد !

تکلیف

● سینمای پلازا که طی این یکی دو سال گذشته با گذاشتن علامت شیر بالای سر در خود ظاهرأ نمایش دهنده منحصر فیلم های مترو - گلدوین ما بر بحساب می آید ، هفته پیش طی یک مذاکره تحت اختیار حسامیان و مشیان صاحبان دو مؤسسه پخش فیلم قرار گرفت . حالا معلوم نیست بعد از این قضیه ، تکلیف چهارصد هزار تومان ودیعه ای که صاحب سینما پلازا نزد نمایندگان مترو گلدوین ما بر در نیویورک گذاشته ، چه میشود .

مطالعه ..

● فاضلی هنر پیشه ای

که یک سوم در فیلم «الماس ۳۳» سهیم بود و زیر قراردادش زد ، خیال دارد حین بازی در فیلم فوق الذکر فیلم دیگری هم تهیه و کارگردانی و بازی کند . البته سرمایه این فیلم تازه راهم مثل فیلم های قبلی اش (« همه سر حریف » - « رانندگان جهنم ») شخص ثروتمندی بنام «حی» تأمین میکند . فاضلی در حال حاضر روی یک سناریوی سراسر بزن بزن مشغول مطالعه است ...

گروه

● گروه بازار گاد که پیش « آندورا » اثر ایشان موفقیت پیدا کرده جزو آن گروه های معدودی است که با فعالیت های مداوم ، همواره نشان داده است که در این راه کوشیده است .

از برنامه های سابق ایشان ، از این بیسرها می توان نام برد : مرده های بی کفن و دفن (زان - پل سارتر) - باغ وحش شیشه ای (تنسی ویلیامز) - شش شخصیت در جستجوی نویسنده (لوتیجی پیراندلو) - طبیب اجباری (مولیر) - مرغ دریائی (آنتوان چخوف) - لئو کادیا (زان آنوی) -

بدی دنیا را گرفته (ژاک اودیبرت) - و اکسون آندورا اثر ماکس فریش .

نقلی ...

● یک سینمای کوچولو زیر سینما پارامونت در دست ساختمان است و همین روزها افتتاح میشود . سالتی شیک و نقلی دارد و طبق گفته جمشید شبانی مدیر آن ، مختص فیلم های سنگین و هنری و باصطلاح «دست بالاست» . برای برنامه افتتاحیه آن فیلم سه ساعته «اتللو» لارنس آلیویر در نظر گرفته شده و ما بقی برنامه ها نیز قرار است از همین نوع باشد . اگر چنین باشد ، جای بسی امیدواریت

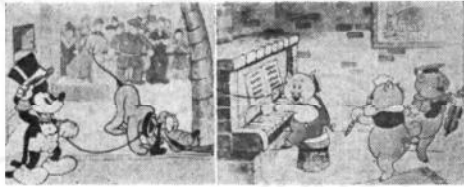
عذر ...

● ضمن تهیه صحنه ای از یک فیلم فارسی ، بین فروزان و یک قیافه تازه وارد بنام ایرج رستمی نزاعی در گرفت و کاشف بعمل آمد که دعوی این دو بخاطر دفاع رستمی از سیامک یاسمی بوده که روز بعد بعد از خواهی منجر گردیده است ! .. علت این بوده که یاسمی قول یک نقش عمده از فیلم عظیم ۱۵ روزه خود «توفان نوح» را به رستمی داده ولی بعداً گویا مثل همیشه تغییر عقیده داده است !

در شهر ما



در گذشت والد دیزنی



در جنگه اول شرکت کرد و در جبهه فرانسه جنگید دیزنی شیفته کامل فیلمهای نقاشی متحرک بود و به دین جهت تجربیاتی در این راه آموخت تا توانست بعنوان نقاش فیلمهای کاریکاتوری استخدام شود در ۱۹۲۷ شخصاً پرسوناژ «آزوالده» و در ۱۹۲۸ پرسوناژ معروف «میکسی ماوس» را ابداع کرد و این دواورا بمقام کارگردانی فیلمهای نقاشی متحرک رساندند. میکسی-ماوس بزودی شهرتی جهانگیر یافت و رقیب سرسخت هنرپیشگان زنده عصر پلائی هالیوود گشت. دیزنی با پیشرفت کار، نقاشهای متعددی استخدام کرد و در استودیوی شخصی خود که مرتباً توسعه می یافت بتدریج به تهیه فیلم های معروفی چون «سفید برفی و هفت کوتوله»، «پینوکیو»، «دامبو»، «فانتازیا»، «بامبی»، «سیندرلا»، «آلیس در سرزمین عجایب»، «سه کابالرو»، «پیتربن، بسانو» و «لگرند»، «صد و یک سگ» و غیره پرداخت. در ۱۹۵۳ کمیانی پخش فیلم «بوئنا ویستا» و در ۱۹۵۵ با سرمایه هنگفت و وام های سنگین پارک بزرگ و افسانه ای «دیزنی لند» را تأسیس کرد. دیزنی پس از دوره نقاشی متحرک به تهیه دکوما نتر و سپس فیلم های حادثه ای سالم و اخلاقی مخصوص بچه ها و نوجوانان پرداخت که از میان معروفترین آنها میتوان «بیست هزار فرسنگ زیر دریا»، «باب روی»، «خانواده سویسی رایبسنون»، «پولیاننا»، «پروفیسور کم حافظه»، «دام والدین و فرزندان کاپیتن گرانت» را نام برد. بینابین، فیلم کارتون بزرگ زیبای خفته را نیز تهیه نمود.

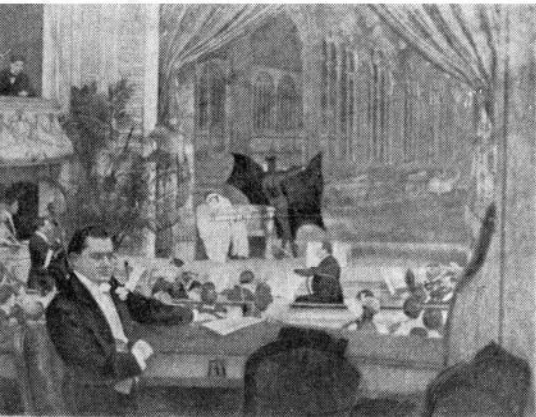
قدان دیزنی تأسفی بزرگ برای عالم سینماست.

● در بیمارستان سنت جوزف بوربانک اتاقی برایش رزرو کردند. جراحی ریه اش سه ساعت طول کشید و سه روز بعد پزشکان گفتند حالش بهتر است، ریه اش مبتلا بسرطان نبوده و تا چند روز دیگر هم می تواند بخانه اش برگردد، جای نگرانی نیست! با اینحال نگرانی پیش آمد و مردی ته آرزو داشت دنیا به یک «دیزنی لند» بزرگ و سالم و آرام تبدیل شود مرد.

بهنگام مرگ ۶۵ سال داشت اما تادم آخر نیز لحظه ای از عالم پر صفای کودکی خویش جدا نشد، والد دیزنی صدیق ترین انسان عصر حاضر به طفولیت خویش بود. در رأس یک کمیانی بزرگ تهیه و پخش فیلم و در مقام صاحب تشکیلات عظیم دیزنی لند هرگز تفاوت طبقاتی بین خود و زیردستانش قائل نبود. حتی یک کارگر ساده دیزنی لند هم می توانست سرزده وارد دفتر او بشود و انجام کاری را از او بخواهد و اینها هم بخاطر مهمانی بود که او در جوانی متحمل گشته بود. اگر جز این بود هرگز نمیتوانست آن صداقت و صفای افسانه ای رادر فیلم های کارتون خود بوجود آورد.

– از خودم و از صورت خودم برای بیان حالات و احساسهای پرسوناژهای کاریکاتوری بعنوان مدل استفاده کرده ام.

والد دیزنی در ۵ دسامبر ۱۹۰۱ در شیکاگو بدنیا آمد. از کودکی ذوق نقاشی و کاریکاتور سازی در او وجود داشت. مشاغل متعددی که با آن دست زده هیچکدام نتوانست روح تشنه و نا آرام او را سیراب سازد.



« واپسرها » فریاد اثر - ۱۹۱۵

« اشتیاق » اثر زکا - و - لوتگه - ۱۹۰۳

درصد فیلم خام دنیا از کداک خریرداری می‌شد. خود «پاته» سالانه پیش از یک میلیون متر فیلم خام از کداک می‌خرید در حالی که میدانست که در هر متر فیلم، کداک نزدیک به دو سانتیم استفاده می‌کند، «شارل پاته» بالاخره اقدام به خرید دوموسه کوچک فرانسوی که مقدار کمی فیلم خام در سال تولید می‌کردند نمود. و این دو موسسه را مدرن ساخته و در «ونسان» کار تولید فیلم خام را شروع کرد «پاته» تکنیسین‌های آلمانی را که کارشان تهیه ماده حساس فیلم خام بود با استخدام درآورد و باین کار نیز صورت یک سازمان وسیع تولیدی بخشید.

ظرف شش سال «پاته» بیک تراست معظم مبدل شد که کنترل سینما را در تمام فرانسه را بدست آورد و با توجه به پیشتری به کیفیت و استحکام سناریو تأثیر زیادی بر صنعت سینما در تمام دنیا باقی گذاشت بطوریکه در دهه دوم «پاته»، بر سینمای جهانی نفوذ و تسلط داشت و تسلط امروزی هیچکدام از کشورهای فیلمساز با تسلط پاته در آن دوران قابل قیاس نیست. پنج استودیوی فیلمسازی «پاته» شب و روز کار می‌کرد و با بهترین تجهیزات بهترین فیلم‌های آن ایام را می‌ساخت.

ادامه دارد

بسازد و برای نمایش فیلمهای خودش در سراسر دنیا سالن سینما ایجاد کند.

در ژوئیه ۱۹۰۷ پاته اعلام داشت که فروش فیلم خام این مؤسسه انحصارا به پنج مؤسسه واگذار شده که در پنج ناحیه عمده در فرانسه، بلژیک، هلند و آفریقای جنوبی فعالیت می‌کنند، پاته خود وسایل نمایش و فیلمبرداری نیز تولید می‌کرد، کار فروش محصول، توزیع و بازاریابی آنرا انجام میداد و خود سالن‌های سینمای متعدد در اختیار داشت. دستکاهای نمایش فیلم «پاته» توسط مؤسسه «کونتنسوزا» در «بلوی» ساخته می‌شد. قبل از سال ۱۹۱۴ در کشورهای مختلف هشتاد درصد آپارات‌های نمایش فیلم، ساخت کارخانه «پاته» بود.

هنوز عمده فیلم‌های خامی که در دنیا مصرف می‌شد توسط مؤسسه ایستمن کداک آمریکا تهیه می‌شد. (نود و پنج

با سینمای کشورهای جهان آشنا شوید

نمیکنم در فرانسه هرگز صنعتی وجود داشته بوده باشد که سرعت دستگاه ماتوسه یافته و به شراک یک چنین سودهای هنگفتی داده باشد. سود برادران پاته باین شرح بود در سال ۱۹۰۰ نهصد و ده هزار فرانک - در ۱۹۰۲: یک میلیون و سیصد هزار فرانک، در ۱۹۰۴: شش میلیون فرانک - در ۱۹۰۶: شش میلیون و نیم - در ۱۹۰۹: بیست و چهار میلیون فرانک. «پاته» از سال ۱۹۰۲ شروع به ایجاد آژانس‌ها و شعباتی در کشورهای مختلف کرد. در ظرف چند سال این موسسه در شهرهای لندن، نیویورک، برلین، مسکو، بروکسل، سن پترزبورگ، آمستردام، بارسلون، میلان، روستوف، کلکته، ورشو، سنک پور و جاهای دیگر شعبه نمایندگی داشت و یک استودیوی برای تهیه فیلم در حدود نیویورک ایجاد کرد در ۱۹۰۸ پاته با اندازه تمام موسسات فیلمسازی جهان در آمریکا فیلم فروخته بود. «خرس» علامت کمپانی پاته در همه حای دنیا سیل تماشاچیان را به سالن‌های سینما میکشاند.

نا این موقع بسط و گسترش سازمان پاته صورت افقی داشت. شارل پاته تصمیم گرفته «پاته» را بطور عمودی هم بسط بدهد لازم بود که سازمان پاته خود فیلم خام

۳

مهمترین فیلم «زکا» فیلم «هوس» (۱۹۰۵) بود. قبل از این فیلم، وی فیلم تاریخی «کووادیس» را ساخته بود. در این فیلم‌ها مثل بسیاری از فیلم‌های دیگر نظیر «کودک اعجوبه» و «قصر کوچک» سه نفر با سامی لوئی گاسنیه، لوسین نونگه و رزها تو با «زکا» همکاری می‌کردند.

به حال تخصص اصلی «پاته» فیلم ساختن از روی حوادث واقعی بود. در این زمینه می‌توان فیلم‌های دیگری مثل «مرک یک پاپ، ترورمک کینلی رئیس جمهور آمریکا و قتل دوگ دوگیز را اسم برد.

از موفق ترین فیلم‌های استودیو پاته در این ایام میتوان «مصیبت مارتینیک» را نام برد.

دوره ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۹ را

برای سینمای فرانسه و بطور کلی سینما میتوان «دوره پاته» نامید پاته توانست در این مدت سینما را بصورت یک تجارت موفق جهانی در بیاورد تجارتی که استودیوی شهر ونسان پایتخت آن بود و شارل پاته در یکجا نوشته است: «سینما، روزنامه، مدرسه و تئاتر فرداست».

... و سپس می‌افزاید: «باستثنای صنایع جنگی، تصور

● «جورج همیلتون» بالیوان
ویسکی در دست و خیلی شیک ،
در لباس خوشبوخت ، ولی مد
قدیمی اش - چون سلیقه اش تغییر
نکرده است - دربار، منتظر من
بود .

مرد بلندقدی است که تمام
آن جاذبه يك سپاهو را دارد .
۲۷ ساله است و مطمئناً یکی
از پرسرو صداترین آکتورهای
سال است .

دوستی صمیمانه او با «لیندا
بردجانسون» دختر پرزیدنت جانسون
موجب شده است که در مطبوعات
سراسر دنیا مورد بحث قرار بگیرد.
و همچنین مسئله دیسگری
موجب سروصدا در اطراف او شده
است ؛ وی بعنوان تنها نگهدارنده
مادرش ، از خدمت سربازی معاف
شده است . .
اکنون او در مونیخ است و
مشغول بازی در يك فیلم جدید
موسوم به «جک دایموند» میباشد .
جورج نزدننها سوکسه بسیار
دارد ، و اینرا از «چارلوت فورد»
تا «کاترین هیلینر» دختر دوشس
دوبد فورد ، همه قبول دارند .

حتی «ژان مورو» نیز او را
فریبنده یافته است . هنگامیکه
آنها با هم در مسکن يك در فیلم
«زننده باد ماریا» بازی میکردند ،
ژان مورو از او دعوت کرد که در

چه چیز باعث شد که جورج از خدمت وظیفه، حتی برای جنگ ویتنام نیز، معاف شود؟

مثلا ببینید هنگامیکه من
بافتخار خانم لیندا جانسون يك
شب نشینی در منزل خود در «بورلی-
هیلز» بر پا کردم ، بهیچوجه از
روزنامه نویس ها خبری نبود. زیرا
من شدیداً مانع شده بودم که آن شب
با نجا بیآیند، و این برای اینست
که من قصد استفاده تبلیغاتی
نداشتم.

آنچه مسلم است آنست که
خانواده اول آمریکا، بمن اعتماد
کامل دارد. و روی من از بسايت
حفظ نام هردو خانواده ، حساب
میکند. . .

از جورج میپرسم که در مسیر
زندگی هالیوودی تا چه اندازه
بر لیندا تاثیر داشته است؟

- مسلماً امروزه لیندا خیلی
زیبا است، و ما پنهان نمیکنیم
که او چند بار نزد جورج ماسترز
آرایشگر معروف هالیوود رفته
است. اما این ماجرا بهیچ وجه به
راهنمایی من نبوده است .

- آیا رئیس جمهور از این
معاشرت دختر خود خشنود است؟
- بهر حال، تا بحال علامتی
مبنی بر عدم رضایت نشان نداده
است

سرنش دیگر جامعه براو،
عدم انجام خدمت وظیفه اش است،
هنگامیکه با دختر جانسون آشنا
شده بود.

خیلی قبل از ملاقات با لیندا برد
بشهرت رسیده بودم ، در حالیکه
روزنامهها اصرار دارند بگویند
که من از آشنائی با او فقط برای
موقعیت وشهرت خود استفاده
میکتم . .

در حالیکه من هرگز راجع
به زنان دوستم حرف نزده ام. حتی
در مدرسه که رفقایم هر کدام
سعی میکردند ماجراهای عشقی
خود را شیرین تر و جذاب تر بیان
کنند، من مطلقاً سکوت میکردم.
زیرا این مسئله جزء بنسب من
است.

همچنین میگویند که دستمزد
من فقط از هنگامی بالا رفت که
با دختر جانسون آشنا شدم .
در صورتیکه مسئله دستمزد ، فقط
محتاج گذشت زمان است و در غیر
این صورت بطور دیگری ، تصاعد
ندارد . من يك تازه بدوران رسیده
نیستم . و در طول ده سال اخیر
در ۲۴ فیلم بازی کرده ام. . .

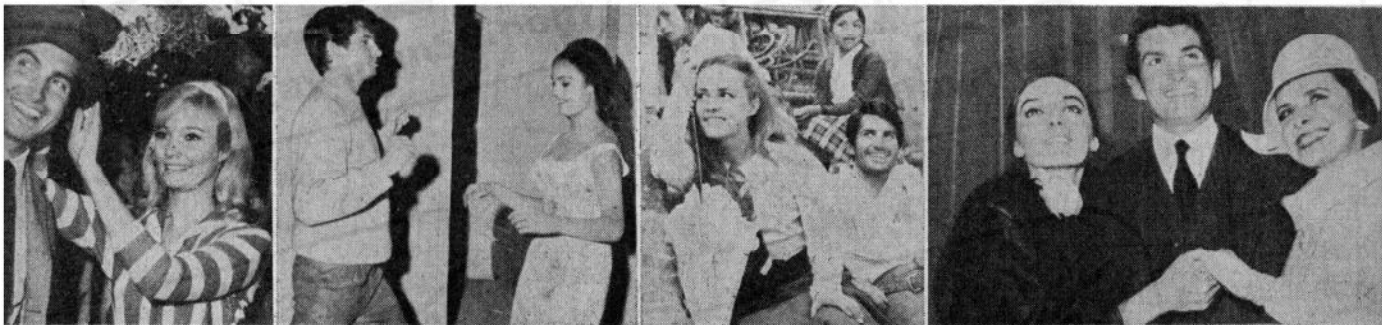
منزل او اقامت کند ، و جورج نیز ،
مثل يك چنتلمن پذیرفت .

و اینست که بخوبی میتوان
حدس زد چرا «لیندا برد» او را
تسین میکند . و نیز این مسئله
در دسرهای فراوانی را برای هردو
طرف فراهم کرده است .

چندی پیش در يك شب نشینی
دوشس دوویندسور دروین ، عکسی
از جورج برداشته شد که او
را خیلی نزدیک نشسته بایک دختر
زیبا نشان می داد . . این
عکس بلافاصله در مطبوعات
آمریکائی بچاپ رسید، و در نتیجه
روزیس از آن ، يك خط تلفنی بین
مونیخ و واشینگتن، تا مدتی طولانی
اشغال بود.

در حالیکه وارد سالن غذا-
خوری میشویم ، سر صحبت را باز
میکند؛

- میدانید، آنچه مرا بشدت
رنج میدهد و عامل اصلی آن هم
مطبوعات هستند ، آنست که من



● ایوت میمو

● دالیالوی

● ژان مورو

● مادرش و ماری لافوره



● يك دختر زیبا

● ملکه های زیبایی

● فرانساو دور لئاو کاترین دو نوو

● کلودین اوژه

حقایقی در باره عشق جرج همیلتون و لیندا جانسون



● با لیندا برد جانسون

من فکر نمیکنم این نوع مسائل ، مسائل عمومی باشد . باید بگویم که من ۱۸ سال داشتم ، خیلی پیش از آنکه جنگ ویتنام آغاز شود و در این زمان ، من واقعا تنها نگهدارنده مادر خود بودم . هنگامیکه او طلاق گرفت من ۱۷ سال داشتم و از همان هنگام مخارج او را عهده دار شدم . هنگامیکه من خانه بزرگ بوری هیلز را خریدم و هنگامیکه می خواستم با «سوزان کوهنر» ازدواج کنم (که این ازدواج سرنگرفت) از مادر خود خواستم که برای زندگی نزد من بیاید ، و از آن پس ما با هم هستیم...

من در تمام وظایف خود نسبت بکشورم آشنا هستم و چنانچه امروز سرا احضار کنید ، فوراً برای جنگیدن خواهم رفت . اما برای اینکار خودم داوطلب نخواهم شد . من در مدت ده سال ، سخت جان کنده ام و حالا باین آسانی نمی توانم از همه چیز دست بکشم . بعلاوه این یک مسئله شخصی است...

پس از صرف غذا که بنظر میآید جورج میزان شده است ، صحبت را به نوع روابط او با «ژان مورو» میکشانم.

بقیه در صفحه ۳۱



● در ضیافت دوش دو ویندسور



● سوفیا فونتون



● وانیسارد گریو



● لیتیزیا بووارز



● آزهام کامر



راکوئل ولس زن زیبای سال ۲۰۰۰

● کسانی که نبض زمان را در دست دارند و غذای روح و جسم زمان را فراهم میاورند برای برقرار بودن بساطشان احتیاج دارند که همیشه قدری جلوتر از زمان فکر کنند ، بعبارت دیگر چیزی بوجود بیآورند و عرضه کنند که با دیدن آن مردم بگویند: آهان ، این همان چیزی بود که ما برای فردایمان میخواستیم!

« راکوئل ولس » نه بخاطر زن بودن و بسیار زن بودنش ، بلکه بخاطر تجانس عجیبش با روح زمان امروز (که زمان سرعت بسوی آینده است) مورد نظر قرار گرفته . راکوئل مثل آب آرت و پاپ آرت ، مثل مکانیزم عظیم فضا و مثل موزیک آستره به مردم زمانی تعلق دارد که به آینده فکر می کنند و همه چیز را در معیار آینده می سنجند . انتزاعی بودن زمانی چند فیلم او « مسافرت شگفت انگیز » (مربوط به آینده) و « یک میلیون سال قبل از میلاد مسیح » (از گذشته) شاید تصادفی نباشد . راکوئل از منهای بی نهایت الی باضافه بی نهایت ، « زن » است .

★

با اسم اصلی « راکوئل ولس تجادا » در پنجم سپتامبر ۱۹۴۲ (بیست و چهار سال پیش) در شهر بقیه در صفحه ۳۴







مثل افسانه های عید نوئل

ستاره های با هزاران روشنائی جولئی : جاذبه جدید

این هنگام از سال، هنگام است که خیلی ها به «با بانوئل» ایمان می آورند. و چرا که نه لاجه بسا که آدم برنده يك جايزه شود و با اینکه ناگهان روز بعد شهرت میرسد. اما در اینکه تا چه اندازه این چیزها میتواند حقیقی باشد، کافست که يك شب بگذرد، تا يك کاج باشکوه و سرسبز، از جلوه و جلای خود بیفتد، شع هایش خاموش شود، و پس از هشت روز تبدیل يك تکه چوب خشک بشود، که حتی برای بدور افکندن آن داوطلبی نباشد .. اما حالا اتفاقاً - در همین فصل از سال، يك ستاره هست، که به قدرت هزاران روشنائی میدرخشد و خاموش نمیشود. يك «جولئی» هست. این نای است که سا بقا موجب الهام بسیاری از شاعران بود، و حالا

تعلق يك ستاره بزرگ و واقعی امروز سینما دارد: جولئی اندروز، انگلیسی-الاصل جولئی اندروز همچون «میری باپنز» است و بیش از يك «سوررئیز» در ساك خود دارد. او مثل «موومان» های فاصل بین آداجو تا آگسرو، و لارگو تا گراو است. اما قصه این ساحره، که در این فصل از سال بهنگام نوئل، فریبنده است، بطرزى ندهنگام شروع میشود: نه با تیمی، بدتر از آن - او پدر خود را جز بهنگام تعطیلات نمی بیند. و مادرش که با يك پیانیست دوباره ازدواج کرده است، خواننده يك موزیک - هال است، و بوجه بدتبنا ایندو در شهرستانها سرگردان است. او يك دختر ساكت، محبوب و چشم آبی است. که چشمش کمی تاب دارد، دندانهایش نامرتب روئیده، و پاهایش اندکی کمانی است. و بعلاوه غمگین و تنها است.

تحصیلات مرتب مدرسه ای ندارد، مگر جسته و گریخته از این و آن. تا اینکه يك متخصص آواز ناگهان کشف میکند که این دختر بچه لاغر و رتک پریده، در هشت سالگی قادر است تا پنج اوکتا و صدای خود را بالا بیاورد و ناگهان يك ستاره کوچولو متولد میشود. در ده سالگی به حضور ملکه انگلستان معرفی میشود. در دوازده سالگی با «دانی کی» بر ناهای اجرا میکنند.

اما راه غلط اینست که میخواهند از او يك شرلی تمیل دیگر بسازند. این امر توفیقی ندارد. جولئی فتوژنیک نیست، و از یادآوری های مکرر مادر این مورد، عقده ای برایش ایجاد میشود. جولئی دوستان همسن خود هرگز نداشت بجز تونی که وقتی با هم آشنا شدند هر کدام ۱۲ و ۱۳ سال داشتند، و از آن پس از هم جدا نشدند. تونی در رشته دکور سازی صحنه درس میخواند و این موضوع آندورا بیشتر بهم نزدیک میکرد.

و در مارس ۱۹۵۶، موفقیت واقعی آغاز شد. جولئی برای ایفای نقش اول پيس «خانم محبوب» در برودوی انتخاب شد و این نقش را در طول سه سال بازی کرد. و پس از آن بلافاصله با «ریچارد برتون» در پيس «کاملوت» همبازی شد ..

در نوامبر ۶۲ کاتی دختر جولئی تونی «مولد شد». در این هنگام مقدمه تهبه فیلم «خانم، موب، من» فراهم آمد، اما برخلاف انتظار. «آدری هپورن» برای این نقش انتخاب شد و این موضوع عقده قدیمی جولئی را زنده کرد. آیا قافه او برای روی پرده سینما مناسب نبود؟

«والت دیزنی» بایس پاسخ جواب داد و او را برای بازی در





موفقی بود که تحت قراردادی جدید نویدمیداد که سر سه سال شش میلیون دلار نصیب او کند.

★

با وجود این باشش میلیون دلار نمیشد حتی شش تا اطاق از ساختمان عظیم «کلی» را خرید. «بارنی کلی» پیر بر آخرین طبقه آسمانخراش خویش که در واقع امپراتوری عظیم او بود ساختمان‌نی مخصوص دختر و دامادش خریده و با آنها هدیه کرده بود. در این شب بخصوص «دبورا کلی» در کنار آخرین معشوقی که از خبا بان یافته بود (حتی اسمش را نمیدانست) بر نامه شوهرش را در تلویزیون تماشا می‌کرد. دبورا مثل همیشه مست بود او بعد از مدتی نماشای چهاره شوهرش حنده مستانه‌ای سر داده دست بطرف تلفن برد و شماره ایستگاه تلویزیون را گرفت. و وقتی استفن صدای او را شنید با آن که سعی کرد تغییر قیافه ندهد «دبورا» خطوط وحشت را در چهره او دید:

- استیو خوشگل من، باشو بیا اینجا پیش من.

این مردك كچلی که با من است حوصله ام را سر برده بیا بتو احتیاج دارم.

استفن با لبخند مصنوعی گفت:
- گمانم شماره را عوضی گرفته باشی، شب بخیر.
ولی «دبورا» میدانست که او خواهد آمد.

★

استفن در پایان بر نامه خود را به ساختمان کلی رساند. يك آسانسور خصوصی او را تا آخرین طبقه بالا برد و در آنجا کلفت بسیار خوشگلی با اسم «روتا» ویرا نزد خانم هدایت کرد، زانوی قهرمان جنگ کرده بدلت می‌لرزید.

دبورا مست تر از همیشه با او رو برو شد.

ورق بزینید

يك رؤیای آمریکائی

● وقتی «دبورا کلی» ثروتمند و زیبا با «استفن روجک» قهرمان بزرگی جنگ ازدواج کرد و صلت زبانی و شجاعت را روز نامه‌ها با آب و تاب بسیار ستودند خاصه آن که ثروت نیز با این وصلت تبرک می‌بخشید. هیچکس نمی‌توانست تصور کند که ده سال بعد این ازدواج کامل و ایده آل چه جهنمی خواهد شد. ... و حالا ده سال از آن روز

می‌گذشت، استفن ماه‌ها میشد که همسرش را ندیده بود، او در تلویزیون بر نامه تفسیری را اداره می‌کرد و از این بر نامه قهرمانان به تبکاران و متجاوزان اجتماعی حمله می‌برد. در بر نامه او چند شخصیت سرشناس شرکت می‌کردند و به سئوالات تلفنی تماشاچیان که از خارج میشد جواب میدادند. این مناسب‌ترین وسیله بود برای آن که استفن ترس باطنی خودش را ترسی که حتی در میدان جنگ نیز با او بود مخفی کند... معذک بر نامه‌وی بر نامه

میانی.

— سلام، قهرمان. میدانستم که

— من آدمم، چون می‌خواستم برای آخرین بار موضوع طلاق را مطرح کنم.

— عجب! من زو جدا شوم تا مردم همه بفهمند که میلیاردها تروت «کلی» نتوانست شوهر دختر او را در کنارش نگهدارد؟ آه، من بی‌تو خیلی تنها هستم استغنم هیچکدام از مردهایی که از گوشه و کنار میخرم بیای تو می‌رسند.

— گوش کن، دبور. من دیگر از این جهنم خسته شده‌ام می‌خواهم استعفا بدهم، می‌خواهم بروم. می‌خواهم سعی کنم شاید شخصیتی را که تو زیر پاله کرده‌ای دوباره بدست بیاورم.

— نه، باین سادگیها ولت نمی‌کنم تو بدون من صفری شاید اگر اسما مردم ترا شوهر من بناسند باز از شی برایت قائل شوند.

استغن میدانست که مثل همیشه صحبت باینجا ختم خواهد شد اسما انتظار حمله ناگهانی «دبورا» را نداشت زن مت یک بطری خالی مشروب از روی میز برداشته و بطرف س راستن پرت کرد. بطری باو نخورده خورد شد. دبورا نصفه شکسته آنرا برداشته مثل خنجر بی درد دست گرفت و باز به استغن که می‌کوشید خود را از سر راه او کنار بکشد حمله برد این جنگ و گریز آنها بدون اینکه متوجه باشند به تراس پهناور کشید. در آنجا در یک لحظه بحرانی وقتی استغن زن مست را که بسوی او جهیده بود از خود راند و به عقب هل داد دبورا با پشت روی زده لب تراس افتاده و لحظه‌ای بعد نا پدید شده بود. وقتی استغن دیوانه از وحشت خود را لب تراس رساند پائین در غیاب مردم گرد جسدی مملای جیح شده بود.

استغن نفهمیده خود را چطور به پائین رساند. بیرون یکی به پلیس تلفن کرد و مأموران خود را بزودی رساندند آنها جلوی چند اتوموبیل را نیز که در لحظه سقوط «دبورا» از آنجا می‌گشتند گرفتند. در یکی از این اتوموبیل‌ها «ادی گانوجی» با تقاضی برادرزاده اش نیکی و رفیقہ نیکی موسوم به «چری» سوار بودند. «گانوجی» را همه می‌گفتند که از بزرگترین سرده‌های تبهکاران و قمارخا نه‌چی‌ها و باج گیران است. مأموران بجز استغن و چند نفر دیگر، گانوجی و همراهانش را نیز با خود به کلانتری بردند.

★

استغن در کلانتری خود را با دودشمن که در عین حال هر یک دشمن دیگری بود روبرو دید. یکی گانوجی که او از مدت‌ها پیش در برنامه تلویزیونی اش سرسختانه اورامی کو بید و مورد حمله قرار می‌داد و دیگر افراد پلیس که استغن آنها را بارها به همکاری با تبهکاران و اخاذی متهم کرده بود.

در پاسخ سؤالات «کارآگاه

را برتر» در باره نحوه سقوط دبورا استغن ابتدا گفت که این امر بطور تصادفی اتفاق افتاد ولی بعد حرف خود را اصلاح کرد و گفت که «دبورا» دست به خودکشی زد. او از زندگی ناراضی بود و خیال می‌کرد به بیماری غیر قابل علاجی مبتلا شده است. آن شب نیز مشروب زیاد خورده بود و استغن سعی کرد مانع از انتحارش شود ولی در جنیند و موفق نشد، مأموران پلیس کارکشته‌تر از آن بودند که لحن تردید و گمان را در کلام او تشخیص ندهند، این امر وسایقه‌عادت‌ها که استغن نسبت به پلیس نشان داده بود باعث شد که مأمور کمترین انعطافی نسبت به وی نشان ندهد. بهرحال استغن در پاسخ تحقیقات جز اینکه او هرگز از ازمذتها پیش جدا از هم بر می‌بردند، او آن شب برای مذاکره در باره طلاق آمده و همسرش غفلتاً بطرف تراس دویده بود چیزی نگفت و این حرف‌ها نیز مأموران را

داستان



یک رؤیای آمریکائی

مقتاعد نمی‌کرد.

درفاصله دو نوبت تحقیقات، در حالی که «استغن» بیرون در راه رو نشسته بود پلیس از گانوجی، برادرزاده اش نیکی و «چری» معشوقه نیکی بازجویی می‌کرد. در این خلال «چری» یکبار بیانه آب خوردن از اعناق خارج شده خدا را بکتار استغن رساند:

— حالت چطور است استیسیو؟ انتظار نداشتم مرا فوراً بخاطر بیاوری ولی انتظار هم نداشتم بکلی از یادت گرفته باشم. من چری مک‌ماهون هستم. رس و تاس، ۱۹۵۹، تعطیلات کریسمس، یادت نیست؟

استغن لحظه‌ای باو خیره شد:

— چرا، یاد آمد.

— شاید با خودت فکر کردی که چه بر من آمد... در اینصورت بد نیست بدانم که چیزی نموده بود مادر فرزند تو باشم. اما نگذاشتم بچه بد دنیا بیاید.

★

استغن او را پیدا کرد. اسمش عشق بود. خاطره بود، خاطره عشقی دور بیک دختر ساده، دختری بنام چری که رفاصه و خوانندگانه‌ای بود و باو عشق پاک یک دختر نوزده را تقدیم میکرد با همه صفا و صمیمیتش. اما بعد با استغن پیشنهاد کار در یک برنامه تلویزیونی را کرده بودند

— متأسفم

— برای کی؟ من یا خودت؟ دختر لیخندی زد و زنده نیکی» و «گانوجی» برگشت.

بار دیگر تحقیق از استغن آغاز شد و باز مرد جوان همان جواب‌ها را تکرار کرد. آخر سر کارگاه را برتر گفت:

— جوابهای تو کمترین کمکی بحل مسئله نمی‌کند. تسوآزادی و میتوانی بروی، اما اگر الان اعتراف کنی من شخصاً در دادگاه‌ها تو پشتیبانی می‌کنم ولی اگر باز بخواهی— بیک دندگی ادامه بدی ممکن است سراز اطاق گاز در بیاوری.

درواه خروح، استغن با گانوجی و همراهانش که آنها نیز عازم رفتن بودند روبرو شد. گانوجی گفت:

— من برنامه شمارا مرتب می‌بینم آقای روجک، شما مرد تحصیل کرده‌ای هستید. با وجود این به دو نامه‌ای که من برایتان نوشته بودم جواب ندادید شما مرد مؤدبی نیستید. ضمناً باید

و در چریان روزها و ماه‌های بعدی بود که با دبورا کلی «روبرو شده بود. موفقیت در کنار پول تضمین شده بنظر می‌رسید چه کسی این همه را بخاطر یک دختر ناچیز از دست میداد؟

استغن اسم چری را در آغوشی یکی از کاباره‌های متعلق به گانوجی پیدا کرد. حالا ارتباط چری و نیکی، برادرزاده گانوجی روشن میشد. ورود استغن باین کاباره با حیرت و خشم نیکی و سه تن همراهانش روبرو شد. اما کاباره ظاهر معتبری داشت و آنها نمیتوانستند علیه استغن دست بکاری بزنند «چری» آواز خود را تمام کرده و نزد استغن آمد بعد او را نزد نیکی و دوستاش برد:

— آقایان با دوست من استغن رو جک آشنا شوید.

نیکی بسردی گفت:

— شوخی خوشمنه‌ای نبود، چری استغن دست دخترت را گرفت:

برویم کنار بار. ایهسا اهل معاشرت نیستند.

چند دقیقه بعد با تلفن کاباره استغن را خواستند. کارآگاه را برتر بود.

— قوی آن کاباره چه غلطی می‌کند؟ زودتر از آنجا خارج شو اگر قرار است کسی حساب تو را برسد ترجیح میدهم که من باشم.

— چشم، نصیحت را گوش میدهم. چری رفته یک آواز می‌بندد دیگر خواند و قبیل از آنکه کسی بخود بیايد دست استغن را گرفت و باهم از کاباره بیرون دویدند. بیرون کاباره اتوموبیل «چری» ایستاده بود.

«چری» در ساختمانی که وسط یک قطعه زمین باز افتاده بود خانه داشت. آپارتمان او در آخرین طبقه این ساختمان بلند و متروک واقع بود «چری» از راه پس کوچه‌های تاریک اتوموبیل را با نجاهدایت کرد درحالی که میدانست نیکی و دادروسته‌اش او را تم کرده اند.

وقتی در پشت سر آندو بسته شده «چری» گفت:

— پشت دری‌ها را بیا ننداز. بمن نزدیکتر شو.

استغن پیش آمد.

— فرداچی؟ فردا من چه نقشی در زندگی تو دارم؟

— نمیدانم. نمی‌خواهم باز خودم را بتو بسپرم یکبار اینکار را امتحان کرده‌ام.

— بازم امتحان کن. تو بخيال خودت با آشنائی با دارو دسته گانوجی برای خودت تأمین فراهم کرده‌ای ولی بهت بگویم، تو داری مبدل بیک هرچالی ارزان قیمت میشوی.

دختر پیش آمد و سر را بر سینه او چسباند.

— بسیار خوب یکبار دیگر شامم را با تو امتحان می‌کنم. بمن اطمینان بده. مرا تنها نگذار.

★

فرار داد تلویزیونی نزدیک به

اتمام بود. در این وسط هشت میلیون و نیم (دو میلیون و نیم بیش از آنچه انتظار میرفت) نصب استفن و شریکش آرتور میشد. اما قبل از امضای قرارداد آرتور گفت:

«اگر تو متهم بدلت بتوی یا باین اتهام بزندان بیصافتی قرارداد فسخ میشد. این را میدانستی؟ استفن قلمی را که برای اهضاء برداشته بود زمین گذاشت.

«نه، نمیدانستم و حالا که میدانم این قرار داد لعنتی را نمیخواهم. رنگ از روی آرتور پرید. استفن با قدمهای مرتب از در خارج شد بی آنکه پشت سر را نگاه کند.»



«جری» از آبارتمان خصوصی خودش که آدرس آن را هیچکس نمیدانست خارج شد و به آبارتمان رفت که «نیکی» برای او گرفته بود، میخواست اسباب و اثاثیه اش را جمع کند و برای همیشه از آنجا برود. اما یکی از مردان نیکی در آنجا منتظرش بود و او را خبر نیم اعتراض نیکی بزور ویرا با خود به کاباره نزد نیکی برد، نیکی بگراست سر مطلب رفت:

«در وجود استفن روجک برای تو آتیه ای نیست، جری. او بی تو و با تو از دست رفته است اما برای تو کمک کردن یا نکردن باو خیلی فرق می کند.»

تو اگر قبول کنی که او را با خودت به یک گوشه خلوت بکشی که حسابش را برسم به مقام خواننده بزرگترین کلوبهای گانوجسی میرسی با هفته ای دو هزار دلار حقوق... از طرف دیگر اگر قبول نکنی این آقایان دستکاری مختصری توی سر و صورت می کنند و دیگر «جری ملک ماهون» خوشحال مفت هم نمیارزد... فکرهایم را بکن جری، ما میدانیم که تو یک چنین محل خلوتی را در اختیار داری. میدانیم که تو یک آبارتمان جمع و جور برای خودت پیدا کرده ای.

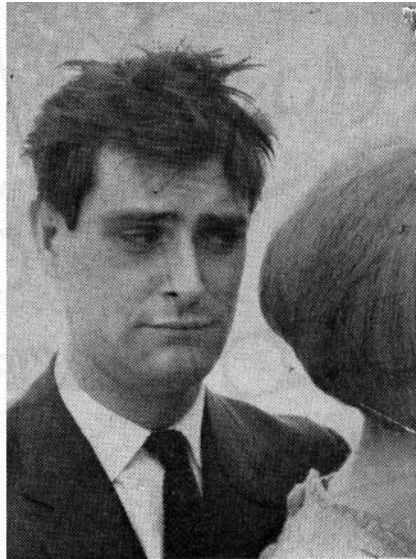


«استفن روجک» با قلبی خالی از هر احساس و با قدمهای سنگین خود را به اداره پلیس رساند و یکسره نزد کارآگاه را برتزر رفت:

«سرا دستگیر کنید. من زخم را کشته ام.»

«گوش کن مردک، آقای «بارنی کلی» پدر زنت از مقامات بسالتر خواسته که ترا باو تحویل بدهند. تو آن روزگفتی که زنت بیمار بود و خودکشی کرد و ما باور نکردیم. اما بعد از تشریح جسد، معلوم شد که سرطان داشته و حالا دیگر پرونده بسته شده است.»

اگر تو خیال داری خودت را فله کنی با کمک پلیس اینکار را نکن. چون تو دیگر برای ما هیچ ارزشی نداری، حتی ارزش یک مرده را. این کارآگاه را برتزر بود که شخصاً با اتومبیل استفن را به ساختمان کلی رساند. استفن بسا همسان آسانور



مویم را با فیت لرشب سیکم تا از من خوشش بیاید!

چکار کنم که دوستم داشته باشم؟

تیدی



Schwarzkopf

پنج دقیقه بعد جری بسا جسد استفن که در کنار نیکی افتاده بود و برو شد. از سایرین اثری نبود، لبخند تلخی بر لبان جری ظاهر شد: «استیوی، یادت هست از من پرسیدی چرا حاضر شدم تورا باین تله بکشیم؟ از یک زن خود فروش چه انتظاری داشتی؟»

مخفی کرده در انتظار ورود استفن نشستند، ضمناً برای اینکه دخترک با داد و فریاد استفن را خیر نکند او را بالای بام فرستادند. استفن بر خاسته بطرف او رفت.

جری بلحنی خسته گفت: «آنها پالین منتظر تو هستند.»

استفن لبخند تلخی زد: «خیال می کردم می شود یکبار دیگر از زندگی عمر و خوشبختی اجاره کرد ولی اشتباه کرده بودم. بسیار خوب، برویم. ولی اگر اسلحه ای، چیزی داری بمن بده که زیاد مفت از این دنیا نرفته باشم.»

اسلحه زنانه و کوچکی را که جری باو داده بود گرفتند از بلهها پالین رفت. باگشودن درآ پارتمان شلیک از دو طرف در گرفت. اسلحه استفن از یکطرف و چهار اسلحه از طرف دیگر... ولی سرو صدای خیلی زود خاموش شد.

خصوصی تا بام آسمان خراش بالا رفت و در آنجا «بارنی کلی» پیر، پدر دوبرا روبرو شد.

«میخواهم حرفهای آخرم را با تو بزخم روجک، تو نه فقط در زندگی دخترم مایه شکنجه او بودی بعد از مرگش هم وقتی گفتم که خودکشی کرده باعث شدی که مراسم کلیسیا را از جسد او دریغ کنند، باعث شدی نگذارند که من در مراسم تدفین حاضر شوم. تو زنده خواهی ماند اما آرامشی نخواهی داشت، تو نمایند نسل سرگردان و بدبخت این سرزمین خواهی بود. نسلی که تمام رویاهای آمریکایی اش نقش بر آب شده، یادت هست چه خواب و خیالی برای ثروت من داشتی؟»

تو حتی شهامت خودکشی هم نداری روجک، و گرنه الان بهترین وقت بود برای اینکه خودت در از همین بالا پالین بیاندازی. تو یک مرده متحرکی. تو تمام شده ای، تو تمام شده ای...»



در تمام طول راه تا خانه جری این کلمات در گوش استفن روجک تکرار می شد: تو تمام شده ای، تو تمام شده ای...»

هنوز ساعت قرارآندو نبود، استفن یکساعتی زودآمده بود و کلید درآ پارتمان «جری» را نداشت... خود را به بالای بام رساند در گوشه ای نشست. نیمساعت بعد صدای اتومبیل از پالین او را متوجه کرد جری و نیکی و چند مرد دیگر از اتومبیل پیاده شده وارد ساختمان شدند.

آنها خود را درآ پارتمان «جری»

مجله ستاره سینما

تک شماره ۱۰ ریال

زیر نظر شورای نویسندگان

صاحب امتیاز: پ - ۳ استیان

دوره جدید شماره ۱۷۸

(سال سیزدهم - شماره مسلسل ۵۴۸)

نشانی: چهارراه شاه - پاساژ دیبا - آسپارتمان ۸

تلفن ۶۴۰۷۳ - ۶۴۰۷

چاپ سکه خیابان نادری کوچه گوهرشاد - تلفن ۴۴۹۱۲

مراور: از گروورسازی جواهری تلفن ۳۳۴۱۱



۷

بعضی از کارگردانهای جوان متعمداً تماشاچی را ندیده می-گیرند و در نتیجه دیگر کسی با آنها کاری نمی-دهد. فیلمساز باید در عین حال که برای مردم فیلم می-سازد به پیشرفت مردم کمک کند. من توانسته‌ام هم‌آهنگی خود را با تماشاچیان حفظ کنم هر یک از فیلم‌ساز من در نوبت اول نمایش قطعاً شش هفته در کلکته کار می-کند این موضوع به تهیه کنندگان اطمینان می-دهد و من می-توانم از بین کارهایی که پیشنهاد می-کنند سوزه مورد نظر را انتخاب کنم چونکه یکی از کارگردانهای من هستم که بین تهیه کنندگان زیاد خواستار دارند. باین خاطر میل دارم که در هر زمینه‌ای فیلم بسازم، از مدرن و باستانی گرفته تا افسانه‌ای و فانتزی، همه‌چیز.

برنامه فیلمبرداری فیلم‌های من به ندرت از شش هفته تجاوز می-کند. در مورد هر یک از آنها من هرگز از دو یا سه بار بیشتر فیلم نمی-گیرم میزان فیلمی که در مونتاز نهایی دوره ریزم هیچوقت زیاد نیست.

چارالوتا

مروری در زندگی یک فیلمساز:

بیانید بشد. فیلم هر قدر که برای تماشاچیان بیشتر قابل استفاده باشد و در معرض تماشای عده بیشتری قرار بگیرد بهتر است مثلاً من فکر می-کردم فیلم «کانچن چونکا» هیچوقت از بنکال آن سوتر نمی‌رود دو سال بعد توانستم فیلم را بچند شخصیت معتبر از جمله خود شما (زرزادول) نشان بدهم. شما می‌گوئید که این فیلم ممکن است در لندن، توکیو و پاریس با موفقیت روبرو شود اگر اینطور باشد خیلی خوب است ولی من ترجیح می‌دهم که مرا اول در کشور خودم بفهمند برای فیلم بعدی‌ام باز به بنکال فکر می‌کنم. سوزه این فیلم، مربوط به قحطی سال ۱۹۴۳ است که صدها هزاره از آن هموطنان ما را از بین برد.

این فیلم بر اساس داستانی از یک نویسنده جدید بنکالی قرار دارد داستان در دهکده‌ای می‌گذرد که ذخیره آذوقه و ارزاقشان مرتب روبه تقلیل می‌رود. داستان با اولین مرگ ناشی از گرسنگی پایان می‌یابد در حالی که اهالی دهکده نمی‌دانند که قحطی چه کشتاری از آنها خواهد کرد، بعد ایده دیگری برای فیلم در نظر دارم که داستانی است از «تاگور» در باره دورانی که تروریست‌های هندی فعالیت علیه استعمارگران انگلیسی را شروع کرده بودند. اگر می‌توانم این همه فیلم بسازم و چنین وقت کمی صرف هر

بازی هنرپیشه را خودم از پشت «ویزور» (چشمی) دور بین کنترل می‌کنم. از هر نوبت فیلمبرداری دوبار آنها خودم حرکت دور بین، استفاده از «زوم» (عدسی با کانون متغیر) و غیره را معین می‌کنم. با یکبار بردن این روش، فیلم‌های من گران از کار در نمی‌آید. خرج متوسط یک فیلم من سیصد هزار روپیه (چهار صد و پنجاه هزار تومان) است. من حتی برای فیلم رنگی، خودم بیش از این مبلغ خرج نکردم و برای اینکه خرج کمتر شود فیلمبرداری را در چهار هفته به‌رگز انجام کردم. خرج کم این فیلم‌ها اجازه می‌دهد که بدون اتکاء به بقیه هندوستان، تماشاچیان بمبئی و فروش خارج، هزینه فیلم فقط در بازار بنکال مستهلك شود. فیلم مثل نقاشی نیست که آدم بتواند به تنهایی برای خودش کار کند. فیلمساز اول باید به تماشاچی خودش

جیت رای به معرفی خودش

فیلم بکنم بآن دلیل است که مدت زیادی به کار تدارک مقدمات فیلم و ترتیب امور آن می‌پردازم. اولین طرح سناریوی من طرح جامعی است که در آن به تفصیل جزئیات فنی فیلمبرداری ذکر شده است باین ترتیب قبل از فیلمبرداری همه چیز پیش‌بینی شده است و دیگر خرج فوق‌العاده‌ای پیش نمی‌آید که هزینه تهیه فیلم را بالا ببرد.

فیلموگرافی ساتیاجیت رای:

۱۹۵۵: باتریانچالی - تهیه کننده: دولت بنکال غربی - سناریو: ساتیاجیت رای - فیلمبردار: سوبراتا میترا - موزیک: راوی شانکار - هنرپیشه‌ها: کالو بانرجی - کارونا بانرجی - ایماداس کوپتا

۱۹۵۶: آپاراجیتو: تهیه کننده: ایک فیلمز - سناریو: ساتیاجیت رای - فیلمبردار: سوبراتا میترا - موزیک: راوی شانکار - هنرپیشه‌ها: اسماران گوسال - پیناکی سنکوپتا

۱۹۵۸: جاساگار (اطاق موزیک) - تهیه کننده: اورورا فیلم سناریو: ساتیاجیت رای - فیلمبردار: سوبراتا میترا - موزیک: راوی شانکار - هنرپیشه‌ها: توسی چاکراواری - رانیبالادوی.

۱۹۵۹: دنیای آپو - تهیه کننده: ساتیاجیت رای - سناریو: ساتیاجیت رای - فیلمبردار: سوبراتا میترا - موزیک: راوی شانکار - هنرپیشه‌ها: سومیترا چاترجی - شارمیلا تاگور.

۱۹۶۰: دهوی - تهیه کننده: ساتیاجیت رای - سناریو: ساتیا جیت رای - فیلمبردار: سوبراتا میترا - موزیک: علی اکبر خان - هنرپیشه‌ها: چهوبی بیسواس - سومیترا چاترجی.



بوق

چند دانه پتی بورویتانا
در فاصله بین دوغذا نیروی کافی
برای ادامه کار شما را تأمین
میکند.



۱۹۶۱ : سه دختر - تهیه
کننده و سناریست: ساتیاجیت رای
فیلمبردار: سومیندو روی-موزیک
ساتیاجیت رای - هنرپیشه ها:
سومیترا چاترجی - آپرانا-
داسگوپتا .
۱۹۶۱ : ناگور-تهیه کننده:
دولت هندوستان-سناریو : ساتیا-
جیت رای- فیلمبردار: سومیندو روی
موزیک : جیوتیریندامویترا .
۱۹۶۲ : کانچن چونگا :
تهیه کننده ان.سی.ا. سناریست و
آهنگساز : ساتیاجیت رای -
فیلمبردار : سوبراتا میترا -
هنرپیشه ها : چهوبی بیسواس -
کارونا بانرجی (فیلم رنگی)
۱۹۶۲ : آبهیجان-سناریست
و آهنگساز : ساتیا جیت رای -
فیلمبردار : سومیندو روی -
هنرپیشه: سومیترا چاترجی-وحیده
رحمان .
۱۹۶۳ : ماهاناگار (شهر
بزرگ) سناریست و آهنگساز :
ساتیا جیت رای - فیلمبردار :
سوبراتا میترا - هنرپیشه ها :
مدها بی موکرژی - ویکتی ردوود.
۱۹۶۳ : چارولانا-سناریست
ساتیاجیت رای .
۱۹۶۵ : ترسو و مقدس -
سناریست و آهنگساز : ساتیاجیت
رای - فیلمبردار : سومیندو روی
هنرپیشه ها : مدها بی موکرژی-
سومیترا چاترجی .
پایان



■ «چیل سنت جان» ستاره دلفریب ، نوع جدید دزدان دریائی
زن رادر فیلم «دزد دریائی فرمانروا» عرضه داشته است. وی یک زن
شمشیرزن است که پیراهن های سفید باز و شلوارهای تنگ و چسبان
میپوشد ..

■ « یول بریتر» فیلمی کارگردانی خواهد کرد ، با عنوان
«داستان یک متقلب» اقتباس از «ساشا گیتزی» .. قبلا گیتزی این
داستان را فیلم کرده بود .

■ «کلود شابرول» درهامبورگ، صحنه های آخر فیلم خود
«رسوائی» را با «آنتونی پرکینز» - «موریس رونه» و «ایوون فورنو»
بی پایان میسازند .

■ « سوفیالورن» که در انتظار کودکی است ، برای مدتی از
بازی در فیلم ها دست کشیده و از جمله نقش اورادر فیلم «کترین کبیر»
«زان مورو» ایفا خواهد کرد . هنرپیشه دیگر فیلم « پیتراوتول »
است .

■ « اسکارورنر» آکتور فیلم «فانهایت ۴۵۱» در فیلمی
بازی خواهد کرد با نام Don't Betray me (بمن خیانت نکن)

شماره ۳

ماهنامه ستاره سینما

همراه با منتخب یک سناریو

منتشر شد

برنامه آینده

مولن روژها

دارن بیٹی - لیلی کارون



باشرکت: باب کامینز - کنیان وین و هایکل پاپلین

حرف N

تدوین و تألیف: پ. د. پندار

۱۳۳۰

فرهنگ شخصیت‌های سینما

Obrien'Edmund

● **ادموند او براین** (آکتور): متولد نیویورک آمریکا (۱۹۱۵) تحصیلات دانشگاه فورد هم - بازی در تئاتر - شرکت در برنامه رادیویی اورسن ولز - قرار داد با استودیو آرک. او - شرکت در فیلم - فیلم‌های عمده: گوزپشت نتردام - هنگ چتر باز - خانم جوان مهر بان - شهر قدرت - پیروزی بالدار - آدمکشها (در تهران: عاقبت جنایشکاران) - تار - زندگی مضاعف - قسمت دیگر جنگل - اسکادران جنگنده (در تهران: عقابهای وحشت آور) - عمل جنایت - بخاطر عشق مری - در اوج قدرت - سرخ مو و کابوی (در تهران: جاسوسه طناز) - آدمیرال خانمی بود - خیابان اوشن شماره ۷۱۱ - از نیمه شب ناسجر - دوتا از یک نوع - شهر تفره ای - معبد جنگ - دنور و ریو گراند - نقطه عطف - مسافر وسط راه - جولیس سزار - مردی در تاریکی - عملیات در چین - مرد دوزخ - هنرپیشه و کارگردان: میرجنایت - هنرپیشه: داستان شاکهای - کنس با برهنه (برنده اسکار بهترین هنرپیشه درجه دوم سال ۱۹۵۴) - نغمه‌های بیت کلی - ششم ژوئن روز موعود - آلت شکنجه (در تهران: لحظات باشکوه) - ۱۹۸۴ - دخترک ناگزیر است (در تهران: دختره شوهر میخاد) - صدای سوم - آخرین سفر در بانی - شاید بزرگ - مردی که لیبرتی والانس را کشت - خلبان ماه (در تهران: فضا نورد) - پرنده باز آلتک تراز - هفت روز در ماه مه - هنرپیشه و کارگردان: دام مردها - مسافرت شگفت انگیز.

O'Connell'Arthur

● **آرتور اوکانل** (آکتور): متولد نیویورک آمریکا (۱۹۰۸) - تحصیلات: دبیرستان سنت جان - بازیگر تئاتر - ۳ سال بازی در کارهاها - بازی در برودوی - بازی در سینما - فیلم‌های عمده: پیک نیک - کاد بلاک طلای ناب - سمرد خاکستری پوش - مغرورین - ایستگاه اتوبوس - متجاوزین - داستان مونت کارلو - عملیات مدبال - سیمارون - شاید بزرگ - میستی - مردی از غرب و وحشت در آفتاب - بقیه بزرگ - صدا خفه کن - مسافرت شگفت انگیز.

O'Conner' Donald

● **دونالد اوکانر** (آکتور): متولد شیکاگو، ایلی نویز، آمریکا (۱۹۲۵) - هنرپیشه نمایشات کمندی موزیکال با تفاق خانواده از کودکی - تحصیل: دانشگاه سیراکوز - شروع بازی در فیلم از ۱۹۳۸ - فیلم‌های عمده: بخوانید ای گناهکاران - تام سایر - کار آماه - بوزست - چه کاهه ایزیدر نیم کاهه است - سر باز بوکارو - خواهران دلپاز - وقتی جانی با قدم مارش بخانه بازمی‌گردد - عشق ظهور می‌کند - آقای رئیس کل - پاتریک کیمبر - پسر ها را دنبال کنید - موانهان - این است زندگی - چیزی در باد - این

بچه من است - شير فروش - آواز در باران - من ملوین را دوست دارم -
 مرا خانم بنامید - کوچولویم را بخسانه برمیگردانم - هیچ شغلی مثل
 نمایش نیست - همه چیز اتفاق می افتد (در تهران: این نیز بگذرد) - سرگذشت
 باسترکیتون - گریه خوشحالی - آن احساس مضحك.

Odets . Clifford

● **کلیفورد اودتز** (کارگردان، سناریست): متولد فیلا دلفیا،
 آمریکا (۱۹۰۶-). از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷- هنرپیشه تئاتر- کارگردان تئاتر- نمایش نامه
 نویسن (کارد بزرگ- در انتظار دختر- بهشت گمشده- پیدار شو بخوان- پسر
 طلائی- موشکی به ماه- موسیقی شبانه - برخوردارش - دختر دهاتی-
 درخت هلوی شکوفان)- فیلم ها در مقام سناریست: ژنرال در سپیده دم مرد -
 پسرک طلائی- سناریست و کارگردان: هیچکس مگر بی باران - سناریست:
 ضرب الاجل در سپیده دم- هومر سگ- دختر دهاتی - بوی خوش موفقیت -
 سناریست و کارگردان: داستان صفحه اول- متوفی سال ۱۹۶۳ .

O Hara . Maureen

● **مورین اوهارا** (آکتریس): اسم اصلی: مورین فیتز سیمونز -
 مورلدو بلین، ایرلند (۱۹۲۰-)- تحصیلات: مدرسه هنرپیشگی آبی - هنرپیشه
 تئاتر: اولین فیلم: مهما نخانه جاما ئیکا (۱۹۳۹)- فیلم های عمده بعدی- هی فلاور-
 گوز پشت نتر دام- طلاق نامه- دختران برقصید- در آرزای نین آشنا شد ند- چقدر
 دره من سبز بود- سواحل طرابلس- ده جنتلنن از وست پوینت - قوی سیاه-
 پرستوی سقوط کرده- بوفالو بیل- نیروی دریائی اسپانیا (در تهران: امواج
 سهمگین)- آیا دوستم داری- معجزه درخیا بان ۳۴- روباه های هارو- راز
 یکنزن- خیا بان ممنوع- مسافرت احساساتی- سندباد بحری- سرزمین کوما نچی-
 طرابلس- بغداد- ریوگرانده- پسران سه تفنگدار- شعله عرب- مردان آرام-
 علیه همه پرچم ها- موقرمزی از او یومینگ- پیکان جنگ- آتش در آفریقا-

گاو باز باشکوه- لیدی گودا یوا- صف طولیل خاکستری- همه چیز مگر حقیقت-
 بالهای عقاب (در تهران: یکه تاز آسمانها) - همراه خطر ناک (در تهران:
 همراهان سرسخت)- تعطیلات آقای ها بسز - مک لینتاک - کوهستان اسپنسر -
 ماجرای ویلا فیورلا- نسل کمیاب.

Olivier ' Laurence

لورنس الیویر (آکتور) متولد دورکینگ، انگلستان (۱۹۰۷-)-
 تحصیلات: دانشگاه آکسفورد - بازی در تئاتر از ۱۹۲۵ - شروع بازی
 در تئاتر شکسپیری اولدویک (تا سال ۱۹۳۹ بازی در نقش های شکسپیری:
 همسلت، سر تا بسی بلیچ، شب دوازدهم، هنری پنجم، او تلو،
 مکبث، سلطان لیر). عزیمت به ها لیوود در ۱۹۳۶ برای بازی در فیلم-
 بازگشت بدون شرکت در فیلم های آمریکائی- عزیمت مجدد به ها لیوود در
 ۱۹۳۲- ایفای نقش اول فیلم «ارتقات توفانخبر» (در تهران: عشق نیمیرد)-
 فیلم های آمریکائی بعدی: ربکا شرور و تعصب- ازدواج در ۱۹۴۰ با «ویوین
 لی» و بازی با اتفاق او در پس روشمو و ژولیت- بازی در فیلم: لیدی
 هامیلتون- خدمت در نیروی هوائی مقارن با جنگ دوم- در خاتمه جنگ:
 کارگردانی و ایفای نقش اول فیلم هنری پنجم- بعضی فیلم های دیگر: هر طور
 که بخواهی- آتش در انگلستان - طلاق خانم ایکس - نیمه بهشت- مدار ۴۹
 درجه- تهیه کننده، کارگردان و هنرپیشه: هملت (برنده اسکار بهترین هنرپیشه
 مرد سال ۱۹۴۸)- دارنده لقب «سر» از پادشاه انگلستان- فیلم های عمده دیگر:
 کاری- او برای گدایان- هنرپیشه، تهیه کننده و کارگردان: ریچارد سوم- هنرپیشه
 و کارگردان: پرنس و دختر نمایش- هنرپیشه: مرید شیطان- اسپار تاکوس -
 دلقک- حکم محکمه- او تلو.

بادوربین اینستاماتیک کداک

مخاطب شیرین زندگی را جاویدان سازید



مربوبترین محصولات با نام
 کداک عرضه میشود

اینستاماتیک کداک ساده ترین دوربین برای عکسبرداری است
 دوربینهای اینستاماتیک کداک هدیه ایست که دوستان و افراد خانواده
 شما را خوشحال مینماید .

نمایندگی کداک در ایران: شرکت الکترو کامرا با مسئولیت محدود
 اداره مرکزی: تهران خیابان شاه ساختمان حسو شماره ۲۱۰
 تلفن ۴۲۰۹۳



فرهنگ فیلم

حرف C

۳۶

Compadre Mendoza - El

● رفیق مندوزا (مکزیک) ۱۹۴۴ - کارگردان: فرناندو دو فونتنز - سناریست: ماگدالانو، بوستیلو اورو، فرناندو دو فونتنز - فیلمبردار: راس فیشر - دکوراتور: کارن گوردر، آلفرد دول دبسترو، آنتونیو فرانتوترو - در حدود ۹۰ دقیقه.

داستان: بهنگام انقلاب، رفیق مندوزا، مالک و ثروتمند، بمقتضای شرایط، طرفداران زاپاتا را ضد انقلابی محسوب میکند و با اعدام رفقای دپروز خود دست میزند.

تحلیل: یکی از آثار موفق سینمای مکزیک در دوره طلایی ۱۹۳۲-۴۲ است. فیلم، با طنزی تلخ و زنده، و نگاهی دقیق، ساخته شده، و این خاطرات انقلاب مکزیک، از این رفیق، یک تپو واقعی اجتماعی ساخته است.

Un condamné à mort s'est échappé -

● یک محکوم بمرگ فرار کرده است (فرانسه) ۱۹۵۶ - کارگردان: روبر بروسون - از داستان: دووین بی - فیلمبردار: بروئل - دکوراتور: شاربونی - آهنگساز: موزار - هنرپیشگان (غیر حرفه‌ای): زاک لوتریه، رولان مونو، شارل لوکلنش - ۹۵ دقیقه.

داستان: در ۱۹۴۴، یک عضو نهضت مقاومت ملی فرانسه که در قلعه مون لوک در لیون زندانی شده، موفق میشود با یک زندانی جوان بگریزد.

تحلیل: «برنده‌ترین و قاطع‌ترین فیلم فرانسوی ده ساله اخیر» (فرانسوا تروفو). «یک اثر غیرعادی که به هیچ چیز شبیه نیست» (آندره بازن). با الهام از یک فرار واقعی، بروسون، یک مرد را - تقریباً تنها - در سلول خود با دیوارهای برهنه نشان میدهد، و فیلمی با ژست‌ها و اشیاء بوجود آورد. پلان‌های درشت از دست‌ها و چهره‌ها بخصوص با ارتباطشان با یک مونتاز ناطق خیلی غنی، مفهوم واقعی خویش را بدست میاورند، که احساس زندانی بودن را بخوبی بوجود آورده‌اند. این «موزیک منجمد» را که آمیخته‌ای از صدای با، صدای کلید و قفل و درهای آهنین زندان است، موسیقی نماز موزار همراهی میکند، باضافه صدای یک گوینده که سرفصل‌ها و بعضی از افه‌های صوتی را بازگویی کند، مثل اعلام ساعت.

Conquête du Pôle - La

● فتح قطب (فرانسه) ۱۹۱۲ - کارگردان: مه‌لیس - در حدود ۳۰۰ متر.

ساخته شده در سری «علمی-تخیلی» و «مسافرت» های مه‌لیس، سرگذشت دو ماجراجو و هوادار نورد است که به قطب میرسند، و در آنجا گرفتار غول برفها میشوند. موفقیت واقعی این فیلم شاید بخاطر کمال و ریتم میزانشن و هم آهنگی دکورها و عظمت ماشین‌های بکار برده شده است.

فیلم با موفقیت تجاری روبرو نشد، زیرا که «زکا» و کمانی «پاته» در کار آن خرابکاری کردند و نیز شاید بخاطر آنکه استیل وزی بی‌نی آن به ۱۹۰۰ بر میگشت و نه برمان توماس اینس، گریفیت، فویاد، پره، ماریو کازدرینی و غیره، که توسط مردم شناخته شده بود. این فیلم نه فقط یک شاهکار، بلکه یک کلاسیک بحساب آمد.

City Streets

● خیابان‌های شهر (آمریکا) ۱۹۳۱ - کارگردان: روبن ماملین - سناریست: گارت، ماکس مارسین، اقباس ازداشیل هامت - فیلمبردار: لی گارمز - هنرپیشگان: گاری کوپر، سیلو یاسیدنی، بل لوکاس، ویلیام بوید - ۷۰ دقیقه.

داستان: کید (گاری کوپر)، که جزویک باند تهیه کننده مشروب قاچاق است، بخاطر لو ندادن یک فتل (پدرش) بزندان می‌افتد. با دختری رابطه عاشقانه برقرار میکند و پس از ماجراهای فراوان، عشاق از دست با ندفرا می‌کنند. تحلیل: فیلمی که در آن صحنه‌ها نه مثل یک عده آدمکش، بلکه مثل آدمهایی که قلب هم‌دارند، نشان داده میشود. فیلم از تأثیر «شبهای شیکاگو» اثر اشترنبرگ برخوردار است بازی‌های خوب و افه‌های صوتی از امتیازات فیلم میباشد.

Cléo de 5 à 7

● کلتو از ساعت ۵ تا ۷ (فرانسه) ۱۹۶۲ - کارگردان: آنیس وارد - فیلمبردار: ژان رابیه - دکوراتور: برنار اوین - آهنگساز: میشل لوگران - هنرپیشگان: کورین مارشان، آنطوان بورسه - ۹۰ دقیقه.

درست ۹۰ دقیقه (مثل طول نمایش فیلم) از زندگی یک زن آوازخوان (کورین مارشان) که در انتظار دریافت نتیجه بیماری پخویش است. وی با یک سرباز جوان برخورد میکند (آنطوان بورسه) که باید برای جنگ‌الجزیره پرواز کند. فیلمبرداری شده در خیابان‌های پاریس، این فیلم آمیخته‌ای از شعر و مرگ است.

Come on and get it

● مردی بیاجلو (آمریکا) ۱۹۴۶ - کارگردان: هوارد هاگز، ویلیام وایلر - سناریست: جون مرفین، جونز فورشن، از کتاب «ادنا فربر» - فیلمبردار: گریگ توئند، رودلف مانه - آهنگساز: آلفرد نیومن - هنرپیشگان: ادوارد آر نولد، جوئل مک کری، فرانسیس فارمر، والتر برنان، آندره آلیدنز - ۱۰۵ دقیقه.

داستان: در ۱۸۸۴ یکمرد جاهطلب (ادوارد آر نولد) با دختر (آندره آلیدنز) یک مالک و جنگل‌دار ازدواج میکند - پس از سی سال که به این جنگل بازمیگردد، بسیار ثروتمند شده، و رفیق پسرش (جوئل مک کری) برای دختر (فرانسیس فارمر) زنی که سابقاً دوست میداشته و سرکش کرده می‌گردد.

تحلیل: بنظر میرسد که هاگز قسمت اول و وایلر قسمت دوم فیلم را کارگردانی کرده‌اند. و بهر حال، هاگز خالق اصلی است، هرچند وایلر، بوین آخر را ساخته باشد. یک نقاشی از آمریکای زمان جویندگان طلا و ماجرا جوان و پس از آن بازی قدرتمند ادوارد آر نولد.

حقایقی (بقیه)

- ببینید، من خودم را دعوت نکردم که بنزد او بروم. مسئله اینست که فیلم «زننده با داماریا» بنیان فرانسه تهیه میشد. و من چون یک کلمه از این زبان را نمیدانم، ژان مورو مرا به نزد خود دعوت کرد، تا کمکم کرده باشد. بعلاوه من خیلی میل داشتم که با شخصی مسن تر و پخته تر از خودم همکار و هم صحبت باشم...

من برای تبلیغات، خیلی از اوقاتم را مصنوعاً زندگی کرده‌ام. و فکر میکنم که بالاخره باید وضیعت فرق کند.

مسئله اینست که من یک ایده دیگری از آنچه هالیوود باید بشد، داشتم. و هنگامیکه فهمیدم که در واقع چطور است، بطور وحشتناکی زده شدم. و در همین ایام بود که یک روز لژیون ۳۷ خریداری کردم، که بنظر خیلی‌ها شگفت انگیز آمد...

من خیلی زحمت کشیدم تا توانستم خودم را بشناسانم. هالیوود در آن زمان از بلو-چین پوششها، تکمیل بود. مارلون براندو و جیمز دین خدایان وقت بودند. دیگر فیلم‌های کمدهی‌شاد نمیساختند و من هم نمی‌توانستم که کپی‌های از براندو یادین باشم. آکتور مورد علاقه من «لزلی هاور» بود.

از حیث رفتار و گفتار، معروفست که او با آکتورهای دیگر فرق فراوان دارد.

- ممکنست اینطور باشد، ولی باور کنید که من با یک قاشق نقره‌ای در دهانم متولد نشده‌ام. «آن اسپلندینگ» مادرش که چهار بار ازدواج کرده است، همه‌جا به‌مراه او مسافرت میکند و هم اکنون نیز در مونیخ بس میبرد.

- بله، من خودم از او خواسته‌ام که همه جا همراه من باشد. من، واقعاً، بسیار باو مدیون هستم.

رودریک مان



پادا کامل

(برای رفع جوش غرور جوانی)

مثل افسانه‌های عید نوئل (بقیه)

مری پاپینز انتخاب کرد... به «جولی» پیشنهاد شده بود که یک جراح کوچک رضایت بدهد. اما او قبول نمیکرد. جولی میخواست هم‌طور که هست باشد و والت دیزنی اینرا پذیرفت. بعلاوه او خود یک ساحر است، و این بود که ناسمان، تازه‌ترین، غیر منتظره-ترین، و یکنوع جاذبه خاص را به عالم سینما شناساند...

«مری پاپینز» چندین اسکار همیشه در حساس‌ترین لحظات که ما قصد با اتخاذ تصمیم تازه‌ای داشته‌ایم، این شما بوده‌اید که ما را یاری و راهنمایی کرده‌اید و این بار هم باز ما هستیم که دست بسوی شما دراز می‌کنیم. وقتین است که این دست ما وارد نمی‌کنید. تا هفته بعد به همین مختصر اکتفا میکنم. سردبیر

خواننده عزیز (بقیه)

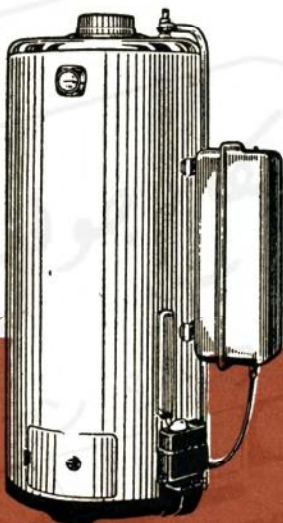
در فاصله کوتاهی که داریم آنچه را که بنظرتان میرسد برای ما بنویسید.

بنویسید، از چه مطالبی بیشتر خوشتان می‌آید، بنویسید چه تمییراتی باید بدهیم، بنویسید چند صفحه بر صفحات مجله بیافزاییم و بالاخره بنویسید چه باید بکنیم.

همیشه در حساس‌ترین لحظات که ما قصد با اتخاذ تصمیم تازه‌ای داشته‌ایم، این شما بوده‌اید که ما را یاری و راهنمایی کرده‌اید و این بار هم باز ما هستیم که دست بسوی شما دراز می‌کنیم.

وقتین است که این دست ما وارد نمی‌کنید. تا هفته بعد به همین مختصر اکتفا میکنم.

سردبیر



آبگرمکنهای سوپرکلاس لاین

آزمایش

در ۵ مدل

با ۵ امتیاز منحصربفرد



آزمایش و سازنده‌ترین و عالی‌ترین



مترجم : پ . د . پنداز

۲

«سمون تمپلر» ملقب به «سنت» جن صرف غذا درستورانی واقع در «مونترآل» بادختری روبرو می‌شود که برای سفارش مشروب به پیشخدمت با اشکال روبرومی‌شود. برای «سنت» این بهترین بهانه برای افتتاح باب آشنائی است...

پیشخدمت سری به اعجاب و احترام تکان داده با حالت بهت دور شد. کنار در انتهای سالن وی برگشته نگاهش به پشت سر انداخت و در حالی که سفارش را به پیشخدمت فرموده توجهی لمیداد به فرانسه بلحنی آرام گفت:
- آمریکائی‌های کثیف.

... این لحن طوری بود که کسی دیگر از آن فاصله نمی‌شنید ولی «سنت» گوشهای فوق العاده حساسی داشت.

لبخندی از لبان او گذاشت. جفلی کردن نزد رئیس هتل کار او نبود. هر چند حتم داشت به حرفش گوش خواهند کرد. اما او باینجا بدنبال حادثه آمده بود. هر شهر برای سنت حکم صدفی را داشت که باید می‌گشود. دنبائی بود که باید فتح می‌کرد. هر نکته کوچک برای او حادثه‌ای بود. از یک پیشخدمت بی تربیت غر فنه تان خفتری که به کمک احتیاج داشت. حتی اگر این کمک در مورد سفارش مشروب باشد.

«سنت» با رضایت کامل گذاشته بود که سیگار شرب دود کند، مشروب رسید دختر آنرا چشید. و چهره درهم کشید. بنظر سنت رسید که لبهای او از آن لبهائی است که حتی اگر سعی هم نکنند نمی‌توانند چیزی جز زیاده و لذتیر باشد. خطاب به دخترتک بلجن آرامی گفت:

- این قیافه شما اظهار عقیده خوبی است ولی باین آمده‌ها باید واضح تر حالی کرد.
دختر گفت:

- دلم میخواست به زبان فرانسه با اندازه شما آشنا بوم. در این صورت میدانستم باین مرد چه بگویم.
سنت بلحنی شاد گفت:

- من در پاریس پیش از حدم معمول وقت گذرانده‌ام. یک مدت در بان پانسیون محصلان تقاضی در خیابان «دو پر دو سوست دو مسیو آلکسا ندروما» (یک جفت جوراب آقای آلکسا ندروما!) بوم. ما تنها شام و ناهارمان شراب استقلین بود و روی بدن برهنه مخمل می‌پوشیدیم. اوضاع بخوبی می‌گذشت تا یک نفر فهمید که نصفی از ساکنان پانسیون ریش مصنوعی دارند و دزدکی کتا بهای «ال روی کوئین» را می‌خوانند.
چشمان خاکستری دخترتک خندید:

- شما با اوضاع این شهر واردید.
- مونترآل در اختیار شماست، ماده موازل. چه دوست دارید. کارباده‌های معتبر؟ کارباده‌های غیر معتبر؟ ساختمان‌های تاریخی؟
حواس دختر ظاهراً به چیز دیگری بود. وقتی چشم‌ها باردیگر متوجه «سنت» کرد حالتی خاص در آن ظاهر شده بود:

- بگو ببینم، بیگانه. اگر آدم بخواهد در این شهر فقط یک جا را ببیند، جایی که بهتر از همه‌ها باشد، جایی که مثلاً یک نفر محکوم باعدام ممکن است بخواهد ببیند، او را به کجا راهنمایی می‌کنی.

سنت لحظه‌ای نگاه متفکر خود را روی دخترتک متوقف کرد. بعد گفت:
- من چنین آدمی را به «بولوار سن لورانس» و به دستوران کوچکی که در این بولوار می‌شناسم می‌بوم. در اینجا بهترین املت‌های سرتاسر آمریکائی شما لی را درست می‌کنند. می‌تینیم و ویتانه‌ین صرف می‌کنیم و راجع به زندگی حرف می‌زنیم.

دختر گفت.

- مرا باینجا ببر.

«سمیون تمپلر» یک اسکانس بیست دلاری روی میز انداخت و پیشخدمت از داخل کیف بغلی متورمی بقیه پول او را در آورده روی میز گذاشت «سنت» به دخترتک گفت:

- اجازه می‌دهید برویم؟

دخترتک کیف و دستکها یش را برداشت و سمیون به تندی از جا برخاسته برای کمک به بلند شدن او می‌زرا اندکی به عقب کشید و در همین حال پاشنه پا را روی پنجه‌های پیشخدمت گذاشت و او را به عقب هل داد هنگامی که پیشخدمت می‌رفت تا همه چون سبب «نیوتون» با تمام وزن روی کله مردطاسی فرود آید سمیون به جا بگی او را گرفته مانع از سقوطش شد. در خلال این عملیات کیف متورم پیشخدمت به نحو معجز آسائی از جیب صاحب خود به جیب «سنت» منتقل شد.

«سنت» دستی به شانه پیشخدمت نواخته گفت:

- یک دنیا معذرت میخواهم.

بعد بدنبال دخترتک روان شد.

یک تاکسی پیش آمد و آندو سوار شدند. دخترتک گفت:

- آقای ناشناس، من تا ساعت دوازده آزادم.

بدنبال این حرف وی به پشتی تکیه داده باها را باساقهای موزون به جلو دراز کرد. نور چراغ‌های خیابان بازی دلغریبی روی نیمرخ فوق العاده زیبای او می‌کرد.

سنت گفت:

- بعد از ساعت دوازده چطور؟ لابد مثل سیندرلا یک لنگه کفش بلوری پشت سر می‌گذاری و فراری می‌کنی؟

- نه، بعد از دوازده باید منزل را بزنم!



«املت» درست همان چیزی بود که دخترتک انتظارش را می‌کشید. خوش طعم، مافوق تصور. وقتی که تمام شد دخترتک آهی کشیده گفت:

- املت باین خوشمزگی نمی‌شود. حتماً حقه در کار است.

- معلوم است که حقه‌ای در کار است. حقه‌ای که فقط آدمهای با کدل لطف آنرا درک می‌کنند.

دخترتک سیگاری را که «سنت» باو تعارف کرده بود گرفت. از دوسوی شعله فندک چشمان خاکستری «سنت» با نگاهی مملو از صمیمیت در چشم دخترتک دوخته شد. این نگاهی بود که بین یک زن و مرد فقط پس از شرکت در لذایذ جسمانی ممکن است رد و بدل شود. لذایذی نظیر خوردن یک غذای خوب.

دخترتک گفت:
- خوشوقتیم تا تو آشنا شدم، بیگانه، تو همه چیز را با خون سردی تلقی می‌کنی و سئوالات ناراحت کننده نمی‌کنی.

این اولین بار بود که کسی خون سردی «سنت» را بحساب یک مزیت می‌گذاشت. سنت گفت:
- سئوالها باشد برای بعد. در مورد خون سردی هم باید بگویم ما

فیلم های ۱۹۶۷ (بقیه)

ظرف عسل (یوناپند آرتیستز): اسم با نقش «مسافر و نیز کسی هست» بود. رکس هر یسون ، کاپوسین ، سوزان هیوارد ، ادی ادامز در آثری از جو فرز منکیه و بتس اکتباس از بیس معروف «ولون».

پول باد آورده (فورچون کوکی) (یوناپند آرتیستز) - جک لمون تصادف مختصری کرده و یک دلال حقه باز سعی می کند که از بیمه بفع او او پول بگیرد. جدیدترین فیلم کمندی - انتقادی بیلی وایلدر است .

بازن من نه (وارنر) تونی کرتیس ویرنا لوزی را از جنگ رقیب (جرج سی . اسکات) در آورده با او ازدواج می کند. ولی پانزده سال بعد در لندن باز با هم رو برو می شوند در حالی که شوق رقیب هنوز با برجاست

خدا حافظ آقای چیپز (مترو) نسخه موزیکال همان فیلم معروف قدیمی است که با شرکت ریچارد برتون و سامانتا اگمار زنده میشود.

درد سر مضاعف الویس درلندن آواز می خواند و باز از دست دختران (ازدواج) می گریزد. دختر فیلم اینجا « آنتوی » است.

دختر خانم های روشفورد (سون آرتز) کاترین دونو و فرانواز دورلنک با اتفاق جین کلی ، جرج چاکرکس و دانیل داریو در یک کمیدی موزیکال فرانسوی اثر «ژاکدمی» (چترهای شربورگ).

خوشبخت ترین میلیونر (والث دیزنی) کمیدی معروفی براساس اعضای یک خانواده میلیونر با شرکت تامی استیل و فرد مک مورای .

میلی کاملامدرن (یونیورسال) کمیدی موزیکال در حدود سالهای ۱۹۳۰ تا ۳۰ با شرکت جولیا آندروز ، جیمز فاکس و مری نیکومور .

هوس (وارنر) - یک بیس موزیکال موفق دیگر فیلم میشود. هنرپیشه های این فیلم ریچارد هریس و چهره جدید و ناسازگار بوستند.

دکتر دو لیتل (فوکس) رکس هر یسون داعیزشکی عاشق حیوانات که در این فیلم کمیدی موزیکال با بیماران خود گفتگو می کند. سامانتا اگمار همبازی اوست .

هومبره (فوکس) هومبره (اسپانیولی یعنی «مرد») و مرد فیلم بل نیومن است که سرخ پوستها او را بزرگ کرده اند و در مبارزه ای خونین با رازبان رو برو میشود. ریچارد بون و دایان میلنتو همبازی های او و مارتین-ریت کارگردان فیلم است .

راه غرب (یوناپند آرتیستز) داستانی بر حادته مقارن ۱۸۴۳ اقتباس از رمانی معروف با شرکت کرک دافلاس، رابرت میچام ، ریچارد ویدمارک و لولای آلبرت .

بازگشت هفت دلاور (یوناپند آرتیستز) شرح وسط این فیلم را در شماره گذشته مجله دیدید. پول بریشورا برت و فر هنرپیشه های اصلی هستند .

الدورادو (پارامونت) جدیدترین فیلم هواردهاگز (کارگردان)، جان وین و رابرت میچام. وین شلول بندی حرفه ای است که در مقام بله با یک دوست دیرین که حال کلانتر شده نمیداند چه کار کند. چارلین هولت و میشل کاریز نمایان و سترن بر حادته اند .

راه طولانی بازگشت (کلمبیا) گلن فورد ، جرج هامیلتون و اینگرا استیونس در این فیلم و سترن حادته ای که داستانش به جنگ های داخلی برمی گردد نقشهای اصلی را دارند .

حرفه ای ها (کلمبیا) ریچارد بروکز (کارگردان) با شرکت برت لیکستر، لی ماروین، جک بالانس و کلادیا کاردینا له و سترن گرمی برپداخته است که داستانش نجات یک زن گروگان از دست یک راهزن است.

تگزاس آن سوی رودخانه (یونیورسال) اولین و سترن آلن دلون که در آن با دین مارتین و روزمیری فورسات بازی می کند. ماجراهای یک نجیب زاده اسپانیولی در غرب بر حادته است .

دزدها از کمتر چیزی ممکن است جا بخوریم.

دختر رشته ای دود به بالا فرستاده گفت:

— می خواهم برایت حرف بزنم، بیگانه. ما زنیها دوست داریم در دلد کنیم. هیچ چیز اتفاقی امشب بنظر واقعی نمیرسد! ما قبلاً هرگز همدیگر را ندیده ایم و از این پس نیز شاید نبینیم. برخوردار ماجیزی است که جز یک خاطره هیچ چیز از آن بجا نخواهد ماند. میل داری قصه مرا بشنوی؟

— البته. در این قصه دیوی هم هست؟

— کدام قصه دیو ندارد؟ اسم «برت نورث وید» را تا بحال شنیده ای. اطلاعات «سیمون تمپلر» در مورد شخصیت های نامطبوع خارج و داخل زندان بی مانند بود . او «نورث وید» را می شناخت مردی که از ناخوشاوندترین محصولات جنگ بود. مردی که در ایام بحرانی جنگ بعضی ملزومات را به سه برابر قیمت به متفقین فروخته و از این راه ثروتی هنگفت بهم زده و این ثروت را مایه تجارتی وسیع کرده بود طوری که دستگاه های بازرگانی او در نیویارک دنیا نفوذ داشت «نورث وید» شخصاً دوسال قبل از کارکناره گرفته در قصری که در «وست وونت» کانادا داشت اقامت گزیده بود و امور تجارتی-اش را خانواده او اداره می کردند.

سنت گفت:

— بله ، اسم «نورث وید» را شنیده ام . یکی از موجوداتی است که با دزدیدن عقل مردم زندگی می کند .

دختر گفت:

— بله ، و ضمناً او عموی من هم هست. اسم من «جودیت نورث وید» است.

«سنت» از هشت سالگی با نظرف یادش نیامد که سرخ شده باشد بعلاوه این حرف در مقابل آنچه وی راجع به «نورث وید» فکری کرد (و حاضر بود توی رویش بگوید) حکم تعریف را داشت. بهر حال «سنت» گفت:

— از این باب بشما تسلیم می گویم.

دخترک ادامه داد:

— پدر من استاد دانشگاه فنی شهر «تورنتو» است خیال نمی کنم اسمش را شنیده باشید . مجال است بتوان دو برادر پیدا کرد که با اندازه پدر و عموی من با هم فرق داشته باشند. «نورث وید» همیشه در جستجوی پول بود. در صورتیکه پدر من ابتدا با این فکر نبود او مردی است آرام و مهربان که خارج از محیط کارش بیک بچه شبیه است . هر دوی آنها از هیچ شروع کردند «نورث وید» به ثروت رسید و پدرم باستادی دانشگاه دست یافت . آنها چیزی که بین آنها اختلاف ایجاد کرد وجود مدرم بود «نورث وید» با او علاقه داشت ولی مادرم پدر مرا ترجیح داد.

دختر مکشی کرده لحظه ای بعد افزود:

— عموه «برت» هرگز این شکست را فراموش نکرد. نه اینکه بناد من علاقه بخصوصی داشته باشد که نتواند او را از یاد ببرد . نه ، فقط از این نظر آورده بود که میدید برای اولین بار چیزی هست که با پول و قدرت خودش نمیتواند آنرا بدست بیاورد و این شدیداً بغرور و خود خواهی او لحظه میزد . بهر حال از آن ببعد او با پدر من دشمن شد.

البته در رفتار ظاهری اش کمترین چیزی که دلیل این امر باشد وجود نداشت ولی من فهمیدم که نسبت به پدرم چه احساسی دارد. چندین بار سعی کردم پدرم را باین نکته توجه بدهم ولی او گوش بدیگسار نبود. وی حتی چند بار به عموه «برت» در کارهاش کمک کرد و دستگاه های برای او ساخت که میزان تولید کارخانه های عمو برتر را بالا برد ، میدانید ، آخر پدر من در اختراع وسایل مکانیکی مهارت زیادی دارد . خیال می کنید عمو برت در مقابل این دستگاهها چقدر پدرم داد؟ پنجاه دلار... داستان من مثل اینکه خیلی دارد شبیه داستانهایی پلیسی می شود. نه؟

سنت لبخندی زده گفت:

— تا حدودی. ولی من این جور داستانه را دوست دارم، ادامه بده. دختر گیللاس «شاتا ولیوبه» خود را تمام کرد:

— شاید این داستان بنظر قدری غیر محتمل بیاید ولی از آن قبیل داستانهاست که همیشه اتفاق می افتد منتهی کسی از آن خبردار نمی شود. بهر حال طرف این یکسال و نیمه اخیر پدرم روی یک جور دنده اتوماتیک برای اتوموبیل کار می کرد ، دنده ای که مناسب با سرعت موتور، خود بخود تنظیم می شود بدون اینکه حتی احتیاج به عوض کردن دنده اتوماتیک باشد. توصیف فنی اش چیزشکلی است ولی شکل ساده دستگاه همین است که گفتیم. آنچه مسلم است این اختراع انقلابی در صنعت اتوموبیل سازی ایجاد می کند و قطعاً پول هنگفتی نصیب سازنده اش می کند ، اما در مورد پدرم قضیه اینطورها از کار در نیامد.

او که تمام پولش را تا آخرین سکه روی اینکار خرج کرده بوده سه ماه پیش برای تکمیل اختراع و دریافت پول نزد عمویم رفت.

ادامه دارد

اهالی محترم شهرستان بهشهر و حومه

کلیه صفحات ایرانی و خارجی را

فقط با ۲۰ ریال

از فروشگاه برادران هادی خیابان بهلولی خریداری فرمائید

شیکاگو، از ایالت ایلینویز آمریکا بدنیافته. از آخرین قسمت نام فامیلش برمی آید که اجداد آمریکای لاتینی داشته باشد ... و آن چشم شوخ و شیطان قهوه‌ای تیره و آن انبوه گیسوان بلوطی یالوش، از اینجاست. تحصیلات را در کالج «سان دیه گو» واقع در ایالت کالیفرنیا با تمام رساند، مدتی بمشاغل متفرقه پرداخت و بخاطر اندام فوق العاده اش چند وقتی مدل بود؛ قد یک متر و

راکوئل، زن زیبای سال ۲۰۰۰ (بقیه)

چهره و گیسو ترتیب داده می‌شود هدف از آن کشف چهره‌های جدید یعنی متاعی است که سینما برای برقراری و دوام خود همواره وبشدت بآن نیاز داشته است. هر سال ده نفر از میان شرکت کنندگان طی مسابقه‌ای انتخاب می‌شوند و در آن نوبت، راکوئل و لشی یکی از ده نفر بود. در همین مجلس جوانی بنام «پاتریک کرتیس» که مباشر امور تبلیغاتی هنرپیشه‌هاست به راکوئل پیشنهاد کرد که امر لانه کردن و معرفی او را بعهده بگیرد و راکوئل پذیرفت «کرتیس» باتلاش زیاد موجب شد که تهیه کننده‌ای بنام «ساول دیوید» از «راکوئل» برای شرکت در یک فیلم کوتاه آزمایشی دعوت بعمل آورد.

جناب «دیوید» وقتی فیلم آزمایشی را دید بسبب فیتاغورث مرحوم از جا چسته فریاد زد: «یافتم!» و بلافاصله با راکوئل برای ایفای نقش عمده‌ای در فیلم «مسافرت شکفت انگیز» قرارداد منعقد کرد از طرف دیگر «پاتریک کرتیس» نیز بیکار نشست و عکس‌های جالب و متعددی از راکوئل را برای مجلات مختلف که سرشان برای این‌چیزها دردمی‌کند فرستاد و جراید بمعنی واقعی کلمه این عکس‌ها را بلعیدند طوری شد که بزودی راکوئل و لشی در تعداد عکس‌های چاپ‌شده روی دست الیزابت تیلور و بیتل‌ها بلند شد و «دختری که عکسش بیش از همه چاپ شده» لقب گرفت حاصل کلام آن که هنوز اولین فیلم این‌خانم روی پرده نیامده، با اندازه کافی و بیش از کافی مشهور بود!

از آن طرف مردم نیز - که در سر دیگر این سیم ارتباطی و باصطلاح در طرف گیرنده قرار داشتند تیپ نادر و

استثنائی «راکوئل» را سخت پسندیدند بخصوص که اندام بسیار زیبای او چیزی بود که حتی «زیبائی اندام‌های» معروف سینما نیز نمی‌توانستند با آن کوس برابری و رقابت بزنند! شانس راکوئل این بود که درست همان موقعی عرضه شد که مردم به یک چنین تیپ زن سالم، نادر، وحشی، بدوی، قوی، سکسی و مرعوب کننده ای نیاز داشتند، درست در هنگامی که «جیمز باند» بار دیگر علائق جسمانی را در وجودها زنده کرده و دوست داشتن جسم را (بدون هیچ تظاهری) موجه جلوه داده بود.

بهر حال، بقیه قضیه داستان معروفی است که همه میدانند. ماشین‌های چاپ در اطراف و اکناف سرعت بگردش در آمد و سیل می‌لایو نهان نسخه عکس راکوئل و لشی را به بازار سرازیر کرد. این امر باعث شد که کمپانی فوکس پیش از آن که فیلم دوم راکوئل «یک میلیون سال قبل از میلاد مسیح» روی پرده بیاید با او قرار دادی طولی‌المدت منعقد کند.

راکوئل اخیراً فیلم «بزرگترین سرعت عالم» را بکارگردانی دسیکا و با شرکت دسیکا و رابرت واگنر بپایان رسانده و بلافاصله در فیلم «اعماق» که یک فیلم پر حادثه جیمز باندی است در مقابل «آنتونی فرانسیوزا» شرکت داده شده است. «راکوئل» نامزد ندارد ولی چیزهایی درباره او و مبارزش «پاتریک کرتیس» گفته می‌شود که زیاد نمی‌شود و ریش حساب کرد چون ممکن است محبت و توجهی که این الهه سال ۲۰۰۰ بمباش خود نشان میدهد فقط جلوه یک جور حقیقت‌شناسی باشد که از دست یک دختر خوشگل برمی آید!

هفتاد و هشت سانتی‌متر (خدا بدهد برکت!)، وزن پنجاه و نه کیلو، دور سینه، کمر و باسن به ترتیب: ۹۵ - ۵۹ - ۹۰ سانت (که حتی سوفیالورن هم ندارد!) دو سال قبل در جشنی که همه ساله در هالیوود برای معارفه با داوطلبان جدید هنرپیشگی برگزار می‌شود شرکت جست، این جشن توسط آرایشگران

ΣΩΩΧ
Swiss precision

ادتیس

دوست بیدار شما

نمایندگی رشت - خیابان شاه ساعت فروشی دقیق
نمایندگی بندر پهلوی - خیابان سپه جواهری
حاجی علی تهرانی
از شهرستانهای زیر نماینده فعال می‌پذیریم:
گرمغان - شاهی - ساری - بابل - چالوس.
نماینده انحصاری و مرکز پخش:
تهران - سرای امید - اصغر حاج علی احمدی.

■ «میشل اودیارد» کارگردان فرانسوی، مشغول ساختن فیلمی با این عنوان است: «نباید بچه‌های خدای مهربان را بجای اردک‌های وحشی گرفت»!

■ «جنت لی» در رم مشغول بازی در فیلمی است موسوم به «سیل الماس»

■ «لارنس هاروی» آکتور انگلیسی‌الصل، در بورلی هیلز واقع در هالیوود، یک مغازه عتیقه‌فروشی باز کرده است.

مسابقات

● پاسخ صحیح مسابقات

مجله شماره ۱۷۵

مسابقه جدید -
فیلم های اوگاردنر :
کنتس یا برهنه - ۵۵ روز
در یکن - شب ایکوانا -
کلبه کوچک - خورشید
همچنان میدرخشد - در
ساحل .

● ۶ صحنه از ۶
فیلم : پنجه پلائی - هفتمین
سپیده دم - دوشمن - سقوط
امپراطوری رم - تام جونز -
فدرا .

● برندگان مسابقات

مجله شماره ۱۷۵ از میان

۲۷۸ پاسخ صحیح:

- خانمها و آقایان :
- ۱ - محمداسکندری (تهران)
 - ۲ - سعیده بهشتی (تهران)
 - ۳ - سیروس دیانتی (تهران)
 - ۴ - صدرالدین زاهد
 - ۵ - زاهدانی (تهران)

ویوات عیوض (گچساران)
□ برندگان مقیم تهران
هر کدام برنده پنج عدد صفحه
هستند که کارت مخصوص
دریافت صفحه بوسیله پست
برایشان ارسال خواهد که با
مراجعه به مغازه بهتوون
(خیابان منوچهری) میتوانند
صفحات مورد علاقه شان را
انتخاب کنند .

□ برای خانم ویوات
عیوض از شماره آینده بدست
دوماه مجله ستاره سینما وسیله
پست ارسال میشود .

● ۷ صحنه از ۷ فیلم

مختلف را در اینجا می
بینید . برای شرکت در
مسابقه از ۴ فیلم نام
ببرید .

● از میان این ۱۲ فیلم ، مطمئناً اکثر آنها را دیده اید .
برای شرکت در این مسابقه نام بردن از ۷ فیلم آن کافیست .





گروه مانکیز... روح موزیک ۱۹۶۷



● گروه مانکیز Monkees

آخرین رویداد موزیک نوجوانان است اگر آن‌ها بپرسید که درباره خودشان و اینکه کیستند و چه می‌کنند حرفی بزنند می‌گویند: «مامیدانیم که چه هستیم. چرا شما نمیدانید؟»

بمنوان یک گروه موزیک، از نظر ظاهری بین مانکیز و سایر گروه‌های مشابه تفاوتی نیست. موی بلند، لباس‌های مدانگلیسی، جوان و شاد و پرشور. آن‌ها آخرین حادثه در برنامه موزیک تلویزیون NBC آمریکا هستند. برنامه رنگی نیمساعتی آن‌ها جزو برنامه‌های جدید از محبوب‌ترین و پرطرفدارترین برنامه‌هاست. گروه چهار نفری خواننده و نوازنده مانکیز دارند با تلاش تمام بسوی شهرت میروند.

«مانکیز» اخیراً با مؤسسه پنخش «کولجمن» قراردادی بسته و اولین محصول این قرارداد بنام «آخرین ترن کلارکزویل» در ماه اوت گذشته به بازار آمده و بشدت مورد استقبال قرار گرفت.

گروه مانکیز از چهار نفر تشکیل می‌شود دیوی جونز، میکی داللز، پیتر تورکومایکل نسیمیت... هر چهار نفر با یکسال بالا و یائین حدود بیست سال دارند. همه چشم موقه‌های هستند.

گروه مانکیز باین شکل بوجود آمده که دو تهیه‌کننده فیلم اعلام کردند که برای تهیه فیلمی با نام «مانکیز» احتیاج به چهار جوان با مشخصات معینی دارند.

ده آهنگ پر فروش هفته

□ ده آهنگ از این صفحات «Top 4» در هفته گذشته پر فروش‌ترین صفحات روز بوده‌اند:

- ۱- اگر وقتی (آدامز) Si Jams
- ۲- آخرین قطار کلارکزویل (مانکیز) Last train to Clarkville
- ۳- نغمه‌های میسی‌سی‌پی (از فیلم کلبه عموتوم) Mississippi Blues
- ۴- خدا حافظ (زیلبر بکو) Au Revolt
- ۵- استانبول (مارک آریان) Istanbul
- ۶- (فرد بون‌گوستو) Cosa Farai
- ۷- تابستان در شهر (لارین اسپون فول) Summer in the city
- ۸- همه چیز درست میشود (ریبلز) It's gonna be alright
- ۹- دستیار کوچک مادر (روینگ استونز) Mother's little helper
- ۱۰- نوای موسیقی (از فیلم) The Sound of music

نوار ضبط شده استریو

جدیدترین نوارهای آهنگهای معروف رقص و جاز- کلاسیک و اپرا در نمایشگاه سونی.

خیابان نادری - تلفن ۶۴۱۴۵



SHEAFFER'S

نمایندگی جدید شیفرز نادری چهارراه قوام السلطنه

شماره‌های ۳۸۰-۳۸۲ تلفن‌های: ۶۶۸۷۵ - ۴۷۵۰۹



THE MONKEES

گروه راک اند رولی بنام مایکل ، جان ومیل تشکیل دادند که آهنگهایشان را مایکل می ساخت بعد گروه بهم خورد، مایکل مدتی به تنهایی در کاباره ها مشغول کار شد تا بعد باین آگهی پاسخ داد و جزو گروه مانکیز درآمد

پیتر تورک :

این جوان که یکی دیگر از سه گیتاریست گروه است به شعر و ادبیات انگلیسی احاطه بسیار دارد و بهمین دلیل قصد داشت معلم زبان و ادبیات انگلیسی ورق بزیند

مایکل اسمیت :

یک گیتاریست و آهنگساز تکزاسی است که دیپلم دانشگاهی دارد، وی به موزیک رنسانس علاقه دارد و گیتاریست بسیار قایلی است، مایکل در شهر دالاس از ایالت تکزاس بدنیا آمده. در آغاز نوجوانی بمطالعه در موزیک علمی و آموختن گیتار پرداخت و سپس خب خود به تنظیم آهنگ پرداخت بعد با جوان دیگری همراه شد و آندو بعنوان خواننده و نوازنده گرد شهرها بمسافرت پرداختند بعد یک نفر دیگر با آنها افزوده شد و

پدرش کارگر راه آهن بود ، وی از کودکی به تئاتر علاقه داشت و در پانزده سالگی به رادیو BBC راه یافت ولی بعد از مدتی بسوا ر کاری رو آورد ولی مشقات کار او را زود مایوس کرد بعد موفق شد در دوپیس موزیکال رلی بازی کند و بعد با گروه نمایشی به تئاتر برودوی نیویورک منتقل شد و سپس تلویزیون آمریکا او را بسوی خود خواند و بعد قضیه تهیه فیلم مانکیز پیش آمد و دیوید (ملقب به «دیوی») جزو یکی از چهار ستون مانکیز درآمد .

این چهار جوان از بین پانصد نفر انتخاب شدند . فیلم که پیرامون یک گروه چهار نفری موزیسین و خواننده بود ساخته شد (و بزودی روی پرده خواهد آمد) و «مانکیز» در عالم خارج از سینما نیز بصورت گروهی جدید باقی ماند.



مختصری درباره مانکیز : دیو بدجونز :

کو تا بهترین فرد گروه، سابقاً شاگرد سوارکار حرفه ای بود. وی در منچستر انگلستان بدنیا آمده،

● در اواخر هر سال مسیحی در چند روزنامه و مجله موزیکال رفراندوم‌هایی بچشم میخورد که مشهورترین و بهترین خوانندگان و گروه‌های موزیک را تعیین می‌کند. این رفراندوم‌ها با در نظر گرفتن مقدار فروش صفحات بوجود نمی‌آید بلکه فقط مقدار محبوبیت گروه‌ها و آهنگ‌ها از طریق نامه‌های خوانندگان مجله حساب می‌آید. نتایج بعضی از این رفراندوم‌ها جالب و قابل توجه است و بعضی دیگر هم چیز تازه‌ای در بر ندارند مانند مقام اول بیتل‌ها با ۲۱۳۵ رای بعنوان «بهترین ارکستر انگلیسی» و پیمان اندازه دوم شدن «Small Faces» با ۱۳۴۹ رای که باعث شدند رولینگ استونز در مقام سوم قرار گیرند، غیر قابل انتظار و باور نکردنی بود. از میان گروه‌های جدید موزیک مقام چهارم و هفتم را برتریب «اسپنر دویس» و «تراگز» بدست آوردند.

در قسمت «بهترین ارکستر جهانی» مقام اول نصیب «Beach Boys» شد و بسا چند رأی مختصر عنوان بهترین ارکستر جهان را از دست بیتل‌ها و «واکر برادرز» بیرون آوردند و خودشان را از مقام دوازدهم سال گذشته به مقام اول امسال رساندند در قسمت بهترین نوازندگان دستگاه‌های موسیقی سمروه شادوز رتبه اول را بدست آورد و گروه «سوپرس» در میان ارکسترهای زنان برنده مقام اول شد. نتایج جالب دیگر در قسمت بهترین خواننده مرد انگلیسی از این قرار است:

رتبه اول کلف ریچارد، رتبه

بیچ بویز

دوم تام جونز، رتبه چهارم استیو ماریوت از گروه «Small Faces». پل مک کارتنی از مقام سیزدهم سال گذشته بمقام هشتم ارتقا یافته، در عوض «مایک جامر» خواننده گروه رولینگ استونز از مقام سوم بمقام دهم می‌رسد و خوانندگانی مانند «دونان» و «اریک بوردون» نیز کاملاً از لیست بهترین خوانندگان مرد انگلیسی خارج شده‌اند. در قسمت بهترین خوانندگان زن انگلیسی رتبه اول نصیب داستی اسپرینگ فیلد و رتبه‌های دوم و سوم را برتریب سندی شاو و سیسیلا بلاک بدست آوردند. بهترین صفحه سال را طر فدازان الویس پریسلی انتخاب کرده اند صفحه «Love letters» الویس پریسلی در میان صفحات بسیار زیبای دیگر با کمال تعجب رتبه اول را بدست آورد! اینهم آدرس بیچ بویز:

BEACH BOYS
Capitol Tower
Hollywood, Calif.

● LAST TRAIN TO CLARKSVILLE

(As recorded by The Monkees/
Colgems)

TOMMY BOYCE

BOBBY HART

Take the last train to Clarksville
And I'll meet you at the station
You can be here by 4:30
'Cause I'll make your reservation
Don't be slow, no no no no
No no no no.

'Cause I'm leaving in the morning
And I must see you again
We'll have one more night together
Till the morning brings my train
And I must go, no no no no
No no no no
And I don't know if I'm ever coming
home.

Take the last train to Clarksville
I'll be waiting at the station
We'll have time for plenty of kisses and
a bit of conversation
No no no no
No no no no.

Take the last train to Clarksville
Girl, I must hang up the phone
I can't hear you in this noisy railroad
station
Oh no, I'm feelin' low
Oh, no no no no
No no no no
And I don't know if I'm ever coming
back.

Take the last train to Clarksville
And I'll meet you at the station
You can be here by 4:30
'Cause I'll make your reservation
Don't be slow, no no no no
No no no no
And I don't know if I'm ever coming
home
Take the last train to Clarksville
Take the last train to Clarksville
Take the last train to Clarksville.

ما تکیز

آخرین قطار به کلارکزیویل

برای بوسه‌های بسیار و مختصری صحبت
وقت خواهیم داشت

نه، نه، نه، نه

نه، نه، نه، نه

سوار آخرین قطار کلارکزیویل شو،

دختر، نایدگوشی را بگذارم

در ایستگاه شلوغ صدا پت را نمی‌شنوم

اوه، نه، خبلی اهدا بکنم

اوه، نه، نه، نه، نه

نه، نه، نه، نه

و امیداتم که دیگر برخواهم گشت یا نه.

سوار آخرین قطار کلارکزیویل شو

ومن ترا در ایستگاه خواهیم دید.

نه، نه، نه، نه

نه، نه، نه، نه

نمیدانم بازخواهم گشت یا نه

سوار آخرین قطار کلارکزیویل شو (۳).

به آخرین قطار برای کلارکزیویل

سوار شو.

من در ایستگاه به پیشواز تو خواهم آمد

می‌توانی ساعت چهار و نیم اینجا باشی.

چون من برای تو جا رزرو خواهم کرد

معلطی بخرج نده، نه، نه، نه، نه

چون من صبح خواهم رفت

و باید ترا دوباره ببینم

شبی دیگر در کنار هم خواهیم بود.

تا صبح که قطار من میرسد

ومن باید بروم، نه، نه، نه، نه

نمیدانم که آیا دیگر هرگز بخانه باز

خواهم گشت یا نه

سوار آخرین قطار کلارکزیویل شو

من در ایستگاه منتظر خواهم بود



شود ولی تحصیل بمن اجتناب نداشت و گیتار را برداشت و در جستجوی شانس براه افتاد. پیترتورک در واشنگتن در خانواده‌ای تحصیل کرده بدنیآ آمد. او از کودکی به نواختن آلات موسیقی بچکانه مخصوصاً بانجو علاقه داشت. وی ضمن تحصیل و کار، بمطالعه در آوازهای محلی پرداخت اما وقتی خواست در عرصه موزیک خودی نشان دهد موفق نشد، اما بعد با تلاش بی‌گیری توانست در کافه‌ای کوچک شغل کوچکی بگیرد و سپس وارد یک گروه خواننده-نوازنده شد و با این کار مشغول بود تا چشمش به آگهی تهیه فیلم مانکیز افتاد ...

میکی دالتز :

میکی خواننده - جازست گروه است که به سبک این امر پر جنب و جوش‌ترین فرد گروه نیز هست وی پسر هنرپیشه سینما جرج دالتز است که به تبع پدر به هنرپیشگی علاقه داشت و از دهسالگی به بازی در تئاتر روی آورد و سه‌سال در اینکار مداومت ورزید، بعد به مطالعه موزیک و آموختن گیتار پرداخت. او بجز جاز، در چند نوع ساز دیگر تخصص دارد و این تخصص بود که او را به بن‌نامه‌های تلویزیونی راه داد.

«میکی» بعد از فراغت از تحصیل وارد دانشکده مهندسی شد و اینک نیز با تمام گرفتاری به تحصیل ادامه می‌دهد.



بجای بیتلز ...

ناروزیکه آفتاب را پیدا کنیم.
ترجمه:

دختر کوچک، توداری، بیدوی
بیادست مرا بگیر. من نزدیک
تو ام

دختر کوچک نو آوازه بخوانی
بمن نزدیکتر شو، تا صدایت
را بشنوم

۲- مادرها شامات می کنند:
دیگر داری بزرگ می شوی،
حالا دیگر باید بفهمی
بزرگ شدن یعنی چه

چیزی باسم تو یا تو هم نیست
ولی وقتی به چهره تو نگاه
می کنم

زیاده مطمئن نیستم.

۳- من و تو، این است آنچه
من می بینم
و این است آنچه همیشه باقی
خواهد ماند

یس، مرد کوچک لطفاً بفهم
که در این دنیای پهناور
توئی تمام آنچه من می بینم.

مرد کوچک

۱- مرد کوچک وقتی در کنار
من می ایستی
میدانم که دیگر نباید از کسی
پنهان شوم
و دعا می کنم که به همین صورت
در کنارهم بمانیم



● LITTLE MAN

(As recorded by Sonny and Cher/Atco)
SONNY BONO

1. Little man / When you stand by my side / Then I know / I don't have to hide / From anyone. / And I pray that / we'll stay / Just that way / Till the day comes along / When we catch the sun.

Refrain:

Little girl, you're runnin' / Come catch my hand, / I'm near you. / Little girl, you're singin' / Come close to me / I hear you.

2. You're growin' old / Now mothers' scold, / Now it's time that you learn / What it meant to be mature. / There's no such place / As make believe, / But when I look at your face / I'm not so sure

3. You and me / Is what I see / And that's the way / It's gonna stay / And it will always be / So, LITTLE MAN, please understand / That in this world with all its land / You're all I see.

تاشیما

تاسیما ۱۳۴۵

